

ایران زندان بزرگی که در آن تجاوز به همجنس افزایش می‌یابد

گفتگوی میترا شجاعی از دویچه وله با مهرداد درویش پور

معمولا بیش از ۹۰ درصد قربانیان تجاوز را زنان تشکیل می‌دهند. اما فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اعلام کرده که در سال ۱۳۹۰، ۶۰ درصد قربانیان تجاوز در ایران مرد و اکثر آنها پسران زیر ۱۵ ساله بوده‌اند.

روزنامه شرق به نقل از سردار احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی گزارش کرده در سال ۱۳۹۰، ۹۰۰ پرونده تجاوز ثبت شده است. ۶۰ درصد قربانیان این تجاوزها مردان و بیشتر پسران زیر ۱۵ سال بوده‌اند.

با شنیدن یا خواندن واژه "تجاوز جنسی" چه صحنه‌ای را مجسم می‌کنید؟ زنی با لباس‌های پاره شده و بدنی کبود و چشمانی ملتهب و ناآرام؟ یا پسر نوجوانی که با ناباوری به آنچه بر او رفته نگاه می‌کند؟

معمولا بیش از ۹۰ درصد قربانیان تجاوز را زنان تشکیل می‌دهند. اما فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اعلام کرده که در سال ۱۳۹۰، ۶۰ درصد قربانیان تجاوز در ایران مرد و اکثر آنها پسران زیر ۱۵ ساله بوده‌اند.

این آمار نشان‌دهنده‌ی چه واقعیتی است؟ آیا ایران تنها کشور جهان است که در آن مردان و پسران نوجوان بیشتر در معرض خطر تجاوز قرار دارند؟ یا این‌که مردانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند شهادت بیشتری برای طرح شکایت دارند؟ آیا زنان به واسطه‌ی نگاه غلط جامعه به قربانی تجاوز، موارد تجاوز را گزارش نمی‌کنند؟

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس مقیم سوئد علت این امر را پیش از هرچیز ممنوعیت روابط آزاد بین زن و مرد در ایران می‌داند. او جامعه ایران را به مکان‌هایی مانند زندان یا سربازخانه تشبیه می‌کند که در آن به دلیل عدم وجود رابطه‌های جنسی طبیعی، آمار تجاوز بالا می‌رود.

این جامعه‌شناس می‌گوید: «در جامعه‌ای که معاشرت جنسی آزاد نیست،

رویگرد به تجاوز جنسی به پسران جوان بسیار زیاد است. یعنی شبیه آن اتفاقی که در ابعاد دیگری در زندان می‌افتد و مثلاً^۳ زندانیان مرد به زندانیان مرد دیگر تجاوز می‌کنند، چون آنجا امکان معاشرت با زن وجود ندارد. در سطح جامعه هم زمانی که هنجارهای جنسی آزادانه و سالمی وجود ندارد، این اتفاق می‌تواند بیافتد که خیلی از مردان به^۴ ویژه به پسران جوان که آنها را فاقد قدرت می‌بینند روی بیاورند. به این ترتیب، تجاوز جنسی گسترده^۵ تر به پسران، یکی از پیامدهای ممنوعیت^۶ های جنسی در کل جامعه و جدایی جنسیتی^۷ ای است که بین زنان و مردان وجود دارد».

بشنوید: گفت و گو با مهرداد درویشپور

جامعه‌ای که متجاوز و قربانی، هردو را مجازات می‌کند

در کشوری مانند مراکش که مترقی‌ترین قوانین درباره زنان را در میان کشورهای آفریقایی دارد، مرد متجاوز موظف است با زن قربانی ازدواج کند. گویا این نهایت لطفی است که یک جامعه مردسالار می‌تواند به زنی که مورد تجاوز قرار گرفته بکند.

در ایران مجازات متجاوز اعدام است البته با این شرط که چهار مرد شهادت دهند که تجاوز به صورت کامل انجام شده و یا فرد متجاوز چهار بار نزد قاضی به عمل خود اعتراف کند.

اما نگاه جامعه به فرد قربانی از جنس دیگری است. در خانواده‌هایی با ساختار سنتی، زن یا دختر مورد تجاوز قرار گرفته، نشانی از "بی‌آبرویی" است و به همین دلیل قربانی ترجیح می‌دهد حتی در محیط خانواده نیز آنچه را بر او رفته بازگو نکند به همین دلیل از طرح شکایت هم صرف‌نظر می‌کند.

مهرداد درویشپور ضمن اشاره به این نکته می‌گوید: «شکایت مثلاً^۸ یک نوجوان پسر یا مرد از تجاوز جنسی، یک معنا دارد، ولی زن یا دختر جوانی که برود شکایت کند که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته، می‌تواند اساساً^۹ آینده^{۱۰}ی خودش را تیره و تار کند و به اصطلاح امکان پی^{۱۱} ریزی یک آینده^{۱۲}ی درخور را از خود سلب می‌کند. بنابراین به خاطر حفظ شرم زنانه، به دلیل نگرانی از این^{۱۳} که شکایت به نتیجه نرسد، به دلیل نگرانی از واکنش سنگین خود خانواده^{۱۴}ی دختر، زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، معمولاً^{۱۵} کم^{۱۶} تر شکایت می‌کنند».

مهرداد درویشپور می‌گوید در جامعه‌ای که امکان معاشرت با زن وجود

ندارد، آمار تجاوز به همجنس بالا می‌رود

وقتی دادگاه و پلیس هم امن نیستند

در بسیاری از گزارش‌های منتشرشده از ایران، نوع برخورد ماموران انتظامی و حتی قضایی با زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، یکی دیگر از دلایلی است که زنان را به عدم طرح شکایت ترغیب می‌کند.

نگاهی به سخنان امامان جمعه و برخی مسئولان قضایی و انتظامی بعد از حوادث تجاوزهای گروهی در سال گذشته، شاهدهی است بر این مدعا.

درباره حادثه تجاوز گروهی به میهمانان یک میهمانی در خمینی‌شهر که سال گذشته اتفاق افتاد، رئیس آگاهی اصفهان، به خبرگزاری ایسنا گفت: «اگر در این حادثه خانم‌ها حداقل حجاب را در باغ رعایت کرده بودند، شاید مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند».

امام جمعه خمینی‌شهر نیز از رفتار و پوشش قربانیان این تجاوز گروهی انتقاد کرده و گفته که از میان این ۱۴ نفر که برای پارتی به شهر ما آمده بودند، تنها دو نفر خانواده بوده‌اند. به تاکید موسی سالمی، «آنها که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، آدم‌های علیه‌السلامی نبوده‌اند و با شراب‌خواری و رقاصی یک عده دیگر را تحریک کرده‌اند که باید در جای خودش به این جرایم هم رسیدگی شود».

در حادثه تجاوز گروهی به یک زن در استان گلستان نیز رئیس کل دادگستری استان، مجدداً انگشت اتهام را به سوی قربانیان دراز کرد. او با اشاره به حادثه خمینی‌شهر، گفت: «در بعضی جنایات عامل اصلی خود قربانی است.»

به همین دلایل است که زنان قربانی تجاوز شانس کمتری برای پیگیری شکایت خود می‌بینند و از طرح شکایت صرف نظر می‌کنند.

دولت زمینه‌ساز گسترش بزهکاری‌ها

“فرد متجاوز بیمار است” این رویکردی روانشناسانه به پدیده تجاوز است. اما جامعه‌شناسان نظر دیگری دارند. به عقیده‌ی این گروه، جامعه‌ی بیمار است که فرد را به سمت اعمالی مثل تجاوز سوق می‌دهد.

مهرداد درویش‌پور حامی این نظریه است: «من جمله‌ای می‌خواهم بگویم که شاید اندکی یأس‌آلود و شاید غلوآمیز باشد. به یک معنی حتماً غلوآمیز است، ولی گاهی استفاده از یک استعاره می‌تواند یک زنگ

خطر را معنا ببخشد. گاهی فکر می‌کنم جامعه‌ی ایران دارد شباهتی پیدا می‌کند به سرنوشت کشتی تایتانیک. جامعه‌ی ایران به ویژه در سالیان اخیر، می‌شود گفت در همه‌ی زمینه‌ها روند انحطاطی شتاب‌آلودی را طی می‌کند. فقر، بیکاری فزاینده، گسترش بزهکاری، فرار از کشور، شدت‌یابی سرکوب‌ها، دستگیری‌ها و زندان‌ها، افزایش میزان اعدام‌ها در کشور و افزایش بزهکاری در تمام ابعاد گوناگونش و از جمله تجاوزات جنسی، به نظر من، نشانگر این واقعیت است که جامعه‌ی ایران در پی یک نوع سرکوب سیاسی و فطرت سیاسی، نوعی شکوفایی دوران گذشته‌اش را که در آن جنبش اعتراضی سال ۸۸ ایجاد شده بود و خلاقیت‌ها رشد می‌کردند، از دست داده و جای آن شور و خلاقیت و سازندگی را اعتیاد، در خود فرورفتن، مشکلات روانی، بزهکاری، افزایش طلاق‌ها و تجاوزات جنسی گرفته است».

این جامعه‌شناس معتقد است وقتی مردم نتوانند اعتراض خود را نسبت به این بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها نشان بدهند، پرخاشگری‌های اجتماعی در قالب بزهکاری و یا تجاوز افزایش پیدا می‌کند.

آقای درویش‌پور نتیجه می‌گیرد که خود مجموعه حاکمیت با ناتوانی در حل این معضلات زمینه‌ساز بروز ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود.

شبکه فمینیستی نسویه در لبنان

شهرزاد امین

نسویه برنامه‌هایی مانند تظاهرات علیه خشونت و آزار جنسی، علیه نژادپرستی و یا تبعیض‌های قانونی علیه زنان و برای حمایت از حقوق زنان خانه دار و کارگران خانگی، را سازماندهی میکند. همچنین بسیج و همکاری با سایر سازمانهای زنان جهت تغییر قوانین را در دستور کار خود دارد.

تغییر برای برابری: شبکه فمینیستی نسویه (فمینیست) دو سال پیش، پس از سلسله جلسات و بحث‌هایی در لبنان تشکیل شد. در ابتدا این شبکه تنها یک دفتر در بیروت داشت. اما پس از مدتی قرار بر این شد

که مکان ملاقاتی برای دیدار و هم نشینی هم داشته باشند. در حال حاضر نسویه کافه ای را دایر کرده است که در آن سخنرانی، نمایشگاه، ناهارهای همراه با کتابخوانی و فعالیتهای دیگر را ترتیب می دهد.

نسویه تنها سازمان فمینیستی زنان جوان در لبنان است، هیت مدیره ندارد و از سبک سازماندهی سلسله مراتبی پیروی نمی کند. اعضای شبکه به صورت غیر متمرکز و مستقل حول حوزه های مورد علاقه شان فعالیت می کنند.

نسویه از سه اصل پایه ای پیروی می کند:

۱ راه اندازی ابتکارات فمینیستی نو آورانه که با اشکال مختلف پدر سالاری و تبعیض جنسی مبارزه می کند.

۲ متحد کردن اکتیویست ها و گروه های حاشیه ای فعال در حوزه مسائل جنسیتی جهت تشکیل جنبشهای قویتر.

۳ حمایت از بسیج و تقویت منابع عمومی از طریق اطلاع رسانی و البته محبت و عشق برای پشتیبانی از اکتیویستهایی که در جهت بوجود آوردن تغییرات اجتماعی مبارزه می کنند.

نسویه فعالیتهای خود را از طریق جمع آوری حمایت های مالی مردم و دریافت حمایت ارگانهای بین المللی مانند (۱) Mama cash تامین می کند. شبکه نسویه بر حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی خود تاکید زیادی دارد و به همین دلیل هیچگونه حمایت اقتصادی از دولت و بنیاد های لبنان را نمی پذیرد.

شبکه نسویه امروزه ۲۵۰ عضو ثابت دارد و مرتبا در حال رشد است. هر فردی که می خواهد در جهت اهداف فمینیستی فعالیت کند می تواند در گروههای مختلف کاری شبکه مشارکت داشته و یا گروه کاری خویش را در جهت اهداف شبکه راه بیاندازند. اعضای شبکه از تنوع فکری، عقیدتی، مذهبی، قومی و جنسیتی متفاوت برخوردارند، مذهبی ها، لامذهبها، محببه ها، همجنس گراها... همگی عضو هستند و هویت همدیگر را می پذیرند. شبکه ی زنان نسوان یک سازمان سکولار است که از هنگام تاسیسش در لبنان در جهت ایجاد تغییرات اجتماعی فعالیت کرده و با تمرکز بر جنبه های سیاسی حقوق زنان از طریق تظاهرات، کمپین، سخنرانی و فعالیتهای فرهنگی مبارزه می کند.

نسویه برنامه هایی مانند تظاهرات علیه خشونت و آزار جنسی، علیه نژادپرستی و یا تبعیض های قانونی علیه زنان و برای حمایت از حقوق زنان خانه دار و کارگران خانگی، را سازماندهی میکند. همچنین بسیج و همکاری با سایر سازمانهای زنان جهت تغییر قوانین را در دستور کار خود دارد. از آنجایی که تغییرات اجتماعی به نفع زنان خواست پایه ای نسویه می باشد، فعالیت های این شبکه ی فمینیستی زنان عمدتاً فعالیتی سیاسی با پرسپکتیو فمینیستی به شمار می آید. آنان برنامه احزاب سیاسی را بررسی و نقد می کنند. در کنار ترتیب دادن تظاهرات و اعتراضات برای تاثیر گذاری بر افکار عمومی مردم، گاهی اعضای شبکه از طریق ملاقات با سیاستمداران برای تغییر قوانین تبعیض آمیز بر آنها فشار می آورند.

در لبنان قانونی که خشونت علیه زنان در خانه را جرم قلمداد کند وجود ندارد و این یکی از عمده ترین مواردی است که شبکه نسویه در ائتلاف و همکاری با سایر سازمان های زنان، در جهت تصویب آن مبارزه می کند.

رانیا ایگناتوس کنشگر حقوق زنان و عضو شبکه نسویه در برنامه های مبارزه با آزارهای جنسی فعالیت می کند. سبک کار و تعهد نسویه در سال های اخیر الهام بخش زنان در کشورهای عربی بوده است. وی در پاسخ سوال نشریه پرسپکتیو فمینیستی که آیا احزاب سیاسی بنیادگرا مانعی برای فعالیتهای آنان ایجاد نمی کند می گوید: احزاب بنیادگرا در لبنان بخشی از نظام سیاسی هستند و نظرات، برنامه ریزی ها و اهدافی نظیر سایر احزاب سیاسی در قدرت دارد. سیستم سیاسی حاکم بر لبنان برای بقای خویش متکی بر فرقه گرایی است. ما مخالف فرقه گرایی و تقسیم جامعه بر اساس مذهب و ملیت هستیم چرا که ما معتقدیم این تقسیم بندی ها به زنان ضربه می زند. احزاب بنیادگرا شاید به نظرات ما در این زمینه واکنش منفی نشان بدهد اما از خشونت فیزیکی بر علیه ما استفاده نکرده اند. ما خود را بیرون از گروه بندی ها و رقابتهای حزبی قرار می دهیم و به همین دلیل نیز از دید احزاب در قدرت، تهدید محسوب نمی شویم، ما در عمل رقیب سیاسی آنان نیستیم. آنچه ما به دنبالش هستیم این است که بر اساس ارزشهای فمینیستی ما کل این نظام باید برچیده شود.

نسویه شبکه ای در حال گسترش است، وبسایت این شبکه حاوی اطلاعات زیادی با مقالات عربی، فرانسه و انگلیسی است. یکی از گسترده ترین برنامه های نسویه مبارزه بر علیه آزارهای جنسی است. این سازمان در راستای بالا بردن سطح آگاهی در مورد مقابله با آزارهای جنسی

سلسله فیلم های انیمیشن زن شجاعی به نام سلوی را در وبسایت خود منتشر کرده است. سلوی آزادانه همه جا می رود و هر گاه با آزار و مزاحمت جنسی، از سوی مردان در محل کار و خیابان و یا از پلیس، مواجه شود با کیفی که همیشه همراه دارد آنان را کتک می زند و از صحنه خارج می کند

فعالیت های شبکه ی زنان نسویه مدل خوبی برای فعالیت زنان در منطقه ی خاورمیانه است. این سازمان همکاری های متعددی را با زنان تونس، مصری و لیبیایی پس از وقوع انقلاب در این کشورها داشت، همکاری هایی مانند برگزاری نمایشگاه، کارگاه، جلسات بحث و گفتگو و از این دست. تاثیر چنین سازمان هایی در آینده ی زنان در خاورمیانه بدون شک بسیار زیاد خواهد بود.

سه شنبه ۲ خرداد ۱۳۹۱

منبع: [/http://www.nasawiya.org/web](http://www.nasawiya.org/web)

برگرفته از: □□□□□□ □□□□ □□□□□□

وضعیت زنان کارگر در کارخانه جات نساجی هند

برگردان ناهید جعفرپور

در حدود 10 تا 20 درصد کارگران زن منطقه سومانگالی بین 12 تا 14 ساله می باشند. در واقع در این منطقه پیمان جهانی سازمان کار بشتت خدشه دار می شود. شرایط کاری روی سلامتی کارگران جوان بشتت تاثیر گذاشته و آنها ساعت ها بدون استراحت ایستاده مشغول بکارند.

بیکاری، نابرابری در زندگی و شرایط کاری، تجارت ناعادلانه، عدم سرمایه گذاری در زیر ساختارها بخشی از سیستم نابرابر تولید و تجارت کنونی است که بخصوص زنان مهمترین قربانی اش می باشند. از سال ۱۹۷۰ به این سو در صنایع نساجی ۴۵ درصد محل های کار حذف

گردیده است که در نتیجه صدها هزار کارگر (بخصوص زنان) بیکار گشته اند. این در حالی است که عدم سرمایه گذاری در صنایع ساختمانی، صنایع فولاد و کشتی رانی هم باعث بیکار شدن ۱۴۵۰۰۰ نفر گشته است.

هم اکنون بیش از ۱۲۰۰۰۰ زن جوان در صنایع نساجی سومانگالی هند مشغول بکارند. گزارش های سال ۲۰۱۱ تصویر تکان دهنده از زندگی روزمره این کارگران جوان را نشان می دهد؛ در این گزارش تکان دهنده در باره کار کودکان، اضافه کاری اجباری، خطر برای سلامتی کارگران و سلب آزادی کارگران، ممنوعیت اعتصاب، فحاشی و تجاوز جنسی به کارگران توسط سرپرستان و نگهبانان و... صحبت شده است. بدین طریق کارگران زن را مجبور می کنند تا ۱۲ ساعت در روز و ۷۲ ساعت در هفته کار کنند. در هر اطاق خوابگاه ۵ تا ۶ زن جوان بسر می برند. از سه بار غذا در روز یا مدد های اجتماعی و بیمه خبری نیست. در حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد کارگران زن منطقه سومانگالی بین ۱۲ تا ۱۴ ساله می باشند. در واقع در این منطقه پیمان جهانی سازمان کار بشدت خدجه دار می شود. شرایط کاری روی سلامتی کارگران جوان بشدت تاثیر گذاشته و آنها ساعت ها بدون استراحت ایستاده مشغول بکارند. طبق گزارش فوق کارگران جوان زن مرتبا از مشکلات جریان خون، خستگی، بیخوابی و سر درد و شکم درد رنج می برند. در بسیاری از اوقات آنها مجبورند بدون ماسک (برای محافظت از گردو خاک پنبه که بهنگام کار در فضا پخش می شود) کار کنند. زیرا که بخشا این ماسک ها به اندازه کافی در کارگاه ها وجود ندارند. این مسئله باعث شده است که بسیاری از کارگران جوان از بیماری های ریوی رنج ببرند. برای مثال یکی از زنان جوان کارگر بنام یولها با زمانی که مشغول بکار شد ۱۴ ساله بود و از ۳۵ روپیه مزد روزانه ۱۵ روپیه اش را کارفرما برای غذا و مسکن کم می نمود بطوری که او با مزد ۲۰ روپیه (برابر با ۳۳ سنت) مجبور بکار بود. وی بعد از دو سال و نیم کار هنوز کارخانه را بندرت آنها به همراهی نگهبان ترک می نمود. خانواده اش را بعد از یکسال کار ملاقات نمود. زمانی که وی بیمار شد و بعد از اینکه بارها و بارها بیهوش گشت و دچار کمبود تنفس شد به بیمارستان منتقل شد و در بیمارستان پزشکان در ریه وی توده ای از فضولات پنبه پیدانمودند که می بایست با یک جراحی از بدن این دختر جوان برداشته شود. هزینه بیمارستان ۲۰۰۰۰ روپیه بود (۳۳۰ یورو) که کارفرما علاوه وعده های بسیار اما حاضر به پرداختن نشد و این هزینه را پدر و مادر تهی دست این کارگر جوان می بایست پردازند.

بعد از علنی شدن گزارش فوق شرکت های نساجی اعتراض نامه هائی تنظیم نمودند و خواهان این شدند تا گزارش های دیگری تنظیم گردد. از آپریل ۲۰۱۲ گزارش دیگری در حال تنظیم است که هنوز علنی نشده است. اوائل مارس امسال مرکز تحقیقاتی سومو که برای شرکت های چند ملیتی کار می کند گزارش مختصری را از تحقیقات خود منتشر نمود. در این گزارش بهبودی شرایط کار قید شده است. بطور مثال در این گزارش از بهبود دستمزد ها و مجموعه پولی که کارگران بعد از پایان قرار داد سه ساله دریافت می نمایند، نام برده شده است. همچنین طبق این گزارش وضعیت مسکن و تغذیه و آزادی رفت و آمد کارگران بهبود یافته است. اما با این وجود طبق همین گزارش هم مشکلات کارگران به قوت خود باقی مانده است. اینکه دختران جوان عمدتاً از فقیر ترین بخش های جامعه انتخاب می شوند. همواره چون گذشته کارفرمایان کارگران زن را مجبور به اضافه کاری می کنند و سوء استفاده جنسی و آزار و اذیت کارگران زن همچنان ادامه دارد. راه رسیدن به یک شرایط عادلانه کار بسیار طولانی است. آنچه که مهم است و در گزارش های کنونی هم به چشم می خورد توجه افکار عمومی بخش های مختلف جامعه هند به این حقایق است و وظیفه اتحادیه های کارگری و سازمان های غیر دولتی زنان پرداختن به این مشکلات و دفاع حقوقی از این کارگران زن می باشد. از جمله سازمان های غیر دولتی زنان که در بخش نساجی هند مشغول به فعالیت می باشند سازمان غیر دولتی زنان سی وی دپ است.

□

تاریخچه کوتاه از کار سازمان غیر دولتی زنان سی وی دپ در هند

موآنده تشکلی محلی است که از سوی سازمان غیر دولتی زنان سی وی دپ برای دفاع از حقوق زنان کارگر بخش نساجی هند به وجود آمده است. سازمان غیر دولتی سی وی دپ ده ها سال است که برنامه های مختلف برای دفاع از حقوق زنان کارگر سازماندهی می نماید.

۸ سال است که نهاد محلی موآنده تلاش دارد بر روی مشکلات زنان کارگر بخش نساجی متمرکز شود و نیاز ها و زندگی آنان را بعنوان زن که معمولاً اکثراً زنان سرپرست خانوار هم می باشند در مرکز توجه همه قرار دهد. برای مثال سازمان محلی موآندا سمینار های بی شمار و کارزار های متعدد برای حل مشکلات زنان کارگر ترتیب داده است از جمله کارزار بر علیه آزار و اذیت در محل کار، مهد کودک در محل کار، حداقل دستمزد و...

سازمان موآنده در حال حاضر بسیار گسترش یافته است و بعنوان یک سازمان زنان کارگرتجربه فراوان کسب نموده است. صد ها زن کارگر مستقیم و یا غیر مستقیم هم اکنون به کمک ها و راهنمائی ها و پشتیبانی های حقوقی این سازمان در باره مشکلات خانگی و مشکلات محل کار خود وابسته اند. سازمان موآنده با تیمی قوی از زنان فعال در بخش نساجی تلاش دارد زنان کارگر را در مقابل آسیب های خانگی و آسیب های محیط کار محافظت نماید. این سازمان از سوئی بعنوان اتحادیه زنان کارگر به مشکلات حقوقی زنان رسیدگی می کند و از سوی دیگر بعنوان سازمان زنان از حقوق زنان کارگر مهاجر در مقابل کارفرما دفاع می نماید. تقریبا ۹۰ درصد زنان کارگر نساجی هند در کنار کار طاقت فرسا مسئولیت خانواده و فرزندان را هم بر دوش می کشند.

دلیل موجودیت سازمان زنان موآنده:

سازمان زنان موآنده بعنوان اتحادیه مستقل و قوی وظیفه خود را دفاع و محافظت از حقوق زنان کارگر دانسته و برای بهبودی شرایط کاری آنان حرکت می نماید.

اهداف:

- ۱- زنان را زیر چتر اتحادیه کارگری سازماندهی نماید
- ۲- خودآگاهی زنان کارگر را نسبت به حقوقشان در محیط کار بالا برد
- ۳- خودآگاهی زنان را نسبت به حقوق زن بودنشان بالا برد
- ۴- برای وضعیت دستمزدی زنان مبارزه و حرکت کند
- ۵- رابطه سازمان غیر دولتی زنان را با نهاد های دولتی مانند اداره کار، نهاد های زنان و کودکان و کمیسیون های قانونی زنان تنظیم و در مقابل آنان مدافع حقوق زنان باشد.

برنامه و آکسیون ها:

- ۱- برنامه های آموزشی برای کارگران زن: آموزش زنان کارگر نسبت به حقوق کاری، حقوق زنان، آموزش تم های فمنیستی، پیشگیری های پزشکی و مدد های اجتماعی
- ۲- آموزش ها اتحادیه ای و جنبشی و تشکیل گروه های کاری

۳- تجمعات مثلا برای روز زن و اول ماه مه، کار با افکار عمومی و کار رسانه ای در باره وضعیت زنان کارگر بخش نساجی، آخرین تجمع که برای اول ماه مه امثال برنامه ریزی شده تا کنون ۵۰۰ عضو فعال یافته است.

۴- دادن یک روزنامه هر دو ماه یکبار. این روزنامه توسط فعالین کارگر تنظیم می شود

۵- تشکیل یک مرکز فرهنگی برای کارگران جوان؛ تاتر و کتاب خوانه و برنامه های فرهنگی دیگر که توسط فعالان کارگری سازماندهی می شود

۶- مشاوره در باره مشکلات خانگی و مشکلات محیط کار

۷- مشاوره حقوقی توسط وکلای سازمان غیر دولتی

کارزار برای دفاع از حقوق فرزندان خرد سال کارگران

سازمان زنان موآنده کارزاری برای دفاع از مادران سرپرست خانوار و فرزندانشان و ایجاد مهد کودک در محیط کار و بهبود نگاهداری از این کودکان در مهد کودک های موجود را سازماندهی نموده است.

کارزار بر علیه خشونت بر علیه زنان کارگر

هوشار کارزاری است که سازمان موآنده سازماندهی نموده است و مفهوم آن هوشیاری و خود آگاهی است. تعداد بسیاری از کارگران زن در این کارزار سهیم می باشند. این کارزار بر علیه خشونت در محیط کار حرکت می نماید. کارگران در حواشی کارخانه ها و محل های سکونتشان به اجرای تاتر های متفاوت بر علیه خشونت می پردازند و با بلند گو پیام خود را به کارگران دیگر می رسانند. همچنین برنامه های رادیویی سازماندهی گشته و با خواندن سرود های انقلابی از طریق رادیو و تجمع و اعتراض جمعی اعتراض کارگران زن علنی می گردد. تا کنون از سوی این سازمان سه کارزار موفقیت آمیز برگزار شده است که دلیل اصلی این کارزار ها خودکشی کارگران زن بعلت خشونت ها متفاوت در محیط کار و قتل زنان کارگر در خارج از کارخانه بوده است. بخصوص قتل کارگر جوانی با نام روپا در سال ۲۰۱۰ که بشدت مورد تجاوز جنسی و آزار و اذیت قرار گرفته بود در مرکز توجه این کارزار ها قرار داشت.

کوه یخ پدر سالاری سرمایه داری را بشکنیم

نویسنده ماریا میز

برگردان ناهید جعفرپور



اگر ما اقتصاد را از منظر زنان و کار زنان مشاهده نمائیم و اگر کار خانگی زنان را به این مشاهداتمان اضافه کنیم، سپس خواهیم دید که 50% جمعیت جهان، 65% درصد کار تولیدی جهان را بعهده دارند و تنها 10% درآمد مزدی جهان برخوردارند.

در باره نویسنده:

ماریا میز، نویسنده و فعال اجتماعی است. او در زمینه حقوق زنان و عدالت اجتماعی کار کرده است. او همچنین در زمینه سرمایه داری و اقتصاد کار تحقیقاتی کرده است. او در سال ۲۰۱۰ کتاب «کوه یخ پدر سالاری سرمایه داری» را منتشر کرد. او در حال حاضر در لندن زندگی می‌کند.

در ابتدا می‌خواهم یک مسئله‌ای را روشن کنم: دوستان من ورونیکا بنهولد و کلودیا فون ورل هوف و من آثار رزا لوگزامبورگ بخصوص کتاب مهمش بنام "انباشت سرمایه" را تقریباً ۳۰ سال پیش کشف کردیم. در این زمان ما بعنوان فمنیست بدنبال سئوالاتی بودیم که در آثار مارکس و انگلس و دیگر مردان تئوریسین‌چپ، جوابی برای آن پیدا نکرده بودیم.

سئوالات ما مثلاً چنین بودند:

۱- چرا کار خانگی زنان چه در سرمایه داری و چه در تئوری و عمل مارکسیست ارزشی ندارد؟

۲- چرا کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی با وجود اینکه به لحاظ سیاسی مستعمره نیستند اما همواره مستعمره‌های اقتصادی متروپل‌های امپریالیستی اروپا و آمریکای شمالی و همچنین ژاپن باقی مانده‌اند؟

۳- طبیعت و مشکل زیست محیطی: چگونه می توانند زنان و ملت های بیگانه آزاد بشوند زمانی که از آنان بعنوان ذخایر طبیعی قابل استثمار سوء استفاده می شود؟

البته رزا لوگزامبورگ این سئوالات را به این صورت طرح نمود. او فمنیست نبود و با وجود دوستی اش با کلارا ستینگ بنیان گذار و رهبر جنبش کارگران زن آلمان، اما رزا اهمیت چندانی به تلاش های کلارا برای تجهیز زنان پرولتاریا نمی داد. بنظر حزب سوسیال دمکرات آلمان کلارا ستینگ و جنبش سوسیالیستی زنان می بایست خود را با ساختار خانواده کوچک و امنیت مادران، کودکان و تم های این چنینی زنان مشغول سازند. در حزب اما از رائی برخوردار نبود. او انس می نویسد "این دلیل بزرگی بود که چرا زنی فعال انقلابی چون رزا لوگزامبورگ کاری به کار جنبش زنان نداشت".

(او انس ۱۹۷۹، صفحه ۳۱۹)

رزا می خواست درست و حسابی درگیر سیاست باشد مسئله ای که آنزمان و حتی امروز هم بعنوان مسئله ای مردانه دیده می شود. رزا به این دلیل کمی بی توجه ای به کلارا می کرد چرا که وی تنها با مسئله زنان درگیر بود. او در نامه ای که به لئو یوگیشس می نویسد می گوید:

"کلارا خوب است اما کارهایش باعث میشوند که او از مسائل پرت باشد. او تنها خودش را با مشکل زنان درگیر نموده و به مسائل عمومی و کلی توجه ای ندارد". (او انس ۱۹۷۹، صفحه ۳۲۰)

همانطور که می بینیم برای رزا لوگزامبورگ هم مسئله زنان مسئله ای عمومی و کلی نبود. حتی او رابطه ای میان مشکل زنان و مسائلی که از آن بعنوان مسائل عمومی و کلی نام می برد نمی دید. برای مثال استعمار و خشونت بیرحمانه قدرت های سرمایه داری بر علیه ملت های بومی، نظامیگری و گسترش جنگ ها و.....

حتی او در مقابل افکار ضد فمنیستی پرولتاریائی هم اهمیتی نمی داد و عکس العمل نشان نمی داد. مثلا کایوتسکی اعتقاد داشت " رفیق لوگزامبورگ همه چیز را به هم می ریزد چون از منطق عقلانی کمی برخوردار است".

(Neusü ۱۹۸۵, S. ۱۲۷)

همچنین ببل که کتابی قطور در باره زن در سوسیالیسم نوشته است در سال ۱۹۱۰ در باره رزا و کلارا به کایوتسکی می نویسد:

“در باره زنان یک مسئله عجیب وجود دارد. اگر جایی در باره عشق بازی هایشان و یا علاقه هایشان و یا خودخواهیشان صحبت شود و یا مورد توجه قرار نگیرند و یا دلخور بشوند پس عاقلانه ترین راهی را که انتخاب می کنند این است که آن آدم را در حاشیه قرار می دهند و تا ابد دشمن وی می شوند. عشق و نفرت رادر کنار هم قرار دادن طرزتفکری عاقلانه و متعادل نیست.”

(او انس ۱۹۷۹، صفحه ۵۲)

اینها همه جملات معروفی است که در باره زنان در مغز مردان وجود دارد. اینکه زنان عقلانی فکر نمی کنند و طرز تفکری متعادل ندارند.

رزا لوگزامبورگ می خواست کار عمومی سیاسی کند و نمی خواست خود را در گوشه مسئله زنان بکشاند. از این رو همانطوری که دوست ما کریستل نوی سو که ۱۰ سال پیش چشم از جهان پوشید می نویسد” وی خود را در حیطه کله های مردانه آنزمان سوسیال دمکراسی آلمان با اعتقاداتشان به دانش و برنامه عقلانی و عملی انقلاب سپرد.

(Neusü ۱۹۸۵, S. ۲۸۴)

چه تعداد از زنان سازمان های چپ تا به امروز بعنوان زن تلاش نموده اند خشم خود را از رفقای مردشان بدلیل مهم بودن کار عمومی مشترکشان در خود خفه کنند.

بنابراین بعنوان فمنیست چیزی نتوانستیم از رزالوگزامبورگ یاد بگیریم. ولی از آنجا که ما هم چون جنبش نوین زنان در ابتدای راه برای پیدا کردن راه حلی برای مشکلات تئوری و عملی زنان بودیم ، چاره ای دیگر نداشتیم جز بررسی عمقی و بنیانی سئوالات در بالا ذکر شده.

از این رو بزودی برای ما روشن شد همانطور که انگلس بدرستی مطرح نموده است، انسانها در ابتدا قبل از اینکه بخواهند تاریخ را بسازند و تولید کنند باید بصورت مادی ابراز وجود کنند. این بودن و ابراز وجود کردن همینطوری از آسمان نمی افتد بلکه این زنان و مادران هستند که انسانها را به وجود می آورند و این به وجود آوردن بسادگی در اثر یک آکت ناآگاهانه و ناخواسته طبیعت انجام

نمی پذیرد بلکه نتیجه یک کار و تلاش است. (ماریا میز ۱۹۸۳/۱۹۹۲ ، صفحه ۱۶۴)

زنان زحمات بیشمار متحمل می شوند تا اینکه این موجود کوچک بزرگ شود و در نهایت در یک کارخانه و یا اداره بتواند نیروی کار خود را بفروشد. نیروی کاری که نه خود این انسان بلکه بخش بزرگ آنرا مادرش تولید نموده است. حال از خود سؤال می کنیم چگونه است که این کار بزرگ مادران و همچنین کارخانه داری برای سرمایه داری از ارزش فاقد است؟ چرا تولیدی را که یک ماشین انجام می دهد دارای ارزش است و تولیدی را که مادری انجام می دهد و انسان را به وجود می آورد بی ارزش است؟ چرا کاری که برای ساختن اجناس بکار می رود تولید و فراوری نام دارد اما کار یک زن خانه دار و یک مادر باز تولید و تکثیر نام دارد؟

زمانی که ما در آثار مارکس به دنبال پاسخی برای این سئوالات می گشتیم، بزودی فهمیدیم که او هم درست روی این مقوله از همان واژه های کاری استفاده نموده است که اقتصادانانی مثل آدام اسمیت استفاده می کنند. به این مفهوم که تولید به مفهوم تولید اجناس است. اجناسی که در رد و بدل شدن خود ارزش اضافه تولید می نمایند. تنها کار، بعنوان سازنده و بارور شناخته می شود و باعث پدیدار شدن این ارزش اضافی می گردد. کاری که زنان انجام می دهند تنها باز تولید است. بخصوص باز تولید نیروی کار.

سرمایه برای تولید ارزش اضافه احتیاج مداوم به انسانهای جدید، زنده ، سالم ، قدرتمند ، بالغ، سیر و بلحاظ جنسی ارضاء شده دارد که بتوان نیروی کار را از آنان مکید. اما کاری را که برای خلق این چنین انسانهایی صرف می شود را تنها تکراری احمقانه می داند. درست مثل اینکه بزرگ کردن یک انسان در طبیعت بمانند بهار و تابستان و پائیز و زمستان بخودی خود انجام می پذیرد و در این باز تولید دائما تکراری هیچ چیز جدیدی به وجود نمی آید و تنها تکرار مکررات است. چیزی جدید و نو مثل مدل اتومبیل ها، نسل کامپیوترها ، مواد غذایی ژنتیک دستکاری شده و بالاخره اجناس تولیدی که ارزش اضافه تولید می کنند.

ما اصلا ضدیتی با آن چیزی که بنام بازتولید خوانده می شود نداشتیم. تنها من بیشتر اصرار داشتم که این خود، واقعی ترین تولید است یعنی تولید زندگی و یا این خود اساسی مادی است که نقطه مقابل تولید اجناس و مهمترین دلیل بالا رفتن منفعت و سود است. اما این هم کافی نبود که به این برسیم که اقتصاد سرمایه داری ارزشی

برای کار خانگی و بخصوص کار مادران قائل نیست. این کافی نبود که این حقیقت را تنها به شرارت مردان مختصر کنیم و یا مثل برخی از مردان چپ تلاش نمائیم این پدیده را بعنوان بقایای جامعه فئودالی تفسیر نمائیم.

پس چرا سرمایه به این کار بی ارزش، ناپرداختنی و بی مزد احتیاج دارد؟ در اینجا رزا لوگزامبورگ به ما کمک نمود. زمانیکه بحث " انباشت سرمایه" را نمود. او این کار اصلی اقتصادیش را زمانی نوشت که به لحاظ سیاسی و تئوری با امپریالیسم درگیر شد و بر علیه جنگ افروزی امپراطوری پادشاهی آلمان جنگید. این کار بزرگ رزا در سال ۱۹۱۳ در بیرون از آلمان نوشته شد. او در این اثر به مارکس انتقاد می کند که او در جلد دوم کاپیتال یعنی در روند دائمی و ابدی انباشت سرمایه که امروز به آن رشد می گویند، خود را تنها با استثمار طبقه مزد بگیر توسط سرمایه مشغول می کند. سرمایه داری کاملاً پیشرفته به اعتقاد مارکس احتیاجی به خشونت اضافی خارج از مناسبات اقتصادی و خارج از بخش هایی که تحت استثمارش قرار دارد (بگو مستعمرات) ، ندارد. از آنجا که سرمایه دار به کارگران هرگز تمامی ارزش اضافی را که آنان تولید نموده اند از طریق مزد نمی پردازد بلکه تنها بخشی را می دهد که کارگران برای باز تولید نیروی کار احتیاج دارند، بنابر این به اعتقاد مارکس در پایان هر دایره تولید همواره بیش از آنچه که سرمایه گذاری شده است برای سرمایه دار باقی می ماند به این مفهوم که در این پروسه کار/تولید/فروش ارزش اضافی زیادی نصیب سرمایه دار می گردد که وی مجدداً آنرا برای دستیابی به ارزش اضافی بیشتری سرمایه گذاری می نماید.

رزا لوگزامبورگ اشاره می کند که "سرمایه برای اینکه بتواند حرکت انباشتگی دائمی اش را حفظ نماید، احتیاج به ابزار تولید بیشتر، مواد اولیه و خام بیشتر، نیروی کار بیشتر و بالاخره بازارهای بیشتر خواهد داشت. رزا این مسئله را " اشکال تولید غیر سرمایه داری" می نامد. اشکالی که همچنین سرمایه در پیشرفته ترین شکلش اگر که بخواهد رشد کند و انباشت سرمایه داشته باشد، مرتباً به آن نیاز خواهد داشت. (.....) همانطور که می بینیم که سرمایه داری هم در بهترین شکوفائی خود وابسته به وجود اقشار و جوامع غیر سرمایه داری است". (رزا لوگزامبورگ ، ۱۹۱۳/۱۹۷۵ ، صفحه ۳۱۳)

این جوامع و اقشار " غیر سرمایه داری" سنتاً دهقانان انگلستان و اروپا و همچنین سرخ پوستان آمریکا و برده گان زن و مرد آفریقا و

کاربیک و آمریکا و در نهایت تمامی مستعمره هائی بودند که سرمایه غربی توانسته بود بر آنها تسلط یابد.

رزا لوگزامبورگ به این نتیجه می رسد که استثمار و تاراج این اقشار و جوامع " غیر سرمایه داری" آنطوری که مارکس استثمار سرمایه داری را تعریف می کند یعنی از طریق مناسبات متمدنانه سرمایه - مزد که احتیاج به خشونت های خارج از اقتصاد ندارد، نبوده. بلکه توسط خشونت بیرحمانه مستقیم، فتح، جنگ، و... می باشد. مارکس بر این اعتقاد بود که این خشونت مستقیم به بروز و تولد و همچنین پیش زمینه سرمایه داری واقعی بر می گردد که وی آنرا پریود " انباشت ابتدائی سرمایه" نام نهاده است. رزا لوگزامبورگ اما توجه را به این جلب می نماید که این خشونت مرتبا ضروری است؛ از سالها پیش تنها از طریق توسعه و بسط قلمروهای تولیدی جدید و کشور های جدید این موجودیت و توسعه سرمایه داری امکان پذیر بوده است. از سوی دیگر این توسعه و بسط قلمروهای تولیدی جدید همچنین به یک تصادم میان سرمایه و اشکال مختلف جوامع غیر سرمایه داری هم منجر می گردد. از این رو خشونت، جنگ و انقلاب ها رخ می دهند. (رزا لوگزامبورگ ۱۹۱۳ / ۱۹۷۵ صفحه ۵۱۸).

بدین صورت سرمایه داری پیشرفته برای اینکه بتواند به این انباشت سرمایه همچنان ادامه دهد نیازه متدهائی دارد که باعث " انباشت ابتدائی سرمایه" بوده است و این متدها چیز دیگری نیست الا خشونت. یکی دیگر از نکات قابل توجه در این تحقیق رزا لوگزامبورگ این است که سرمایه داری از آغاز تا پایان بر مبنای غارت تمامی جهان عمل نموده و می نماید. بقول والراشتاین این خود یک " سیستم جهانی است".

"...سرمایه بدون ابزار تولید و نیروی کار مجموعه این کره خاکی نمی تواند عمل نماید. به این لحاظ برای جلوگیری از موانع بر سر راه جنب و جوش انباشت سرمایه به نیروی کار تمامی سکنه کره زمین احتیاج دارد. از این رو مناسبات اجتماعی رهبری کننده غیرسرمایه داری می تواند در شعبه های تولیدی کشورهای مختلف سد راه پیشرفت سرمایه باشد. از سوی دیگر برخا مناسبات عقب افتاده و خشونت بار هم توانسته اند انباشتگی به وجود آورند که تصور آن حتی برای کشورهای با سرمایه داری پیشرفته هم غیر ممکن بوده است. (همان کتاب صفحه

زمانی که من این تحقیقات رزا را مطالعه نمودم فوراً به کشورهای

جنوب جهان و آسیای شرقی و کشور های به اصطلاح ببری مثل کره جنوبی، تایلند، مالزی، فکر کردم که تا همین چند سال اخیر درجه رشدشان چنان بود که کشورهای اصلی سرمایه داری از حسادت در حال ترکیدن بودند. من همچنین به خشونت فکر کردم از همه مهمتر خشونت بر علیه زنان جوان و زنان کارگر مناطق محصور تولیدی بنگلادش، هنگ کنگ، تایلند، هندوستان و بهتر بگویم تمامی این منطقه که من در سال ۱۹۹۷ خودم تک تک از آنها دیدن نمودم. خشونت و از همه مهمتر خشونت بر علیه زنان در این منطقه که من اسمشان را مستعمره های جدید می گذارم در واقع از نعمات انباشت سرمایه است. رزا لوگزامبورگ خشونت را خوب تعریف می کند. این خشونت همین طوری ساده از طریق سادیسم مردانه به وجود نیامده است. اصلا طبیعی نیست و بقول مارکس " درد زایمانی" است که با خون و اشک، سرمایه داری را دنیا آورده است (...)

مارکس در ادامه می گوید "بعدا وقتی بطور کامل زائیده شد، احتیاجی دیگر به خشونت ندارد و به صورتی صلح آمیز و تولیدگرا عمل خواهد نمود حتی اگر هم کمی بر علیه نیروی کار منهدم کننده است اما دیگر احتیاجی به قتل های زنجیره ای نخواهد داشت".

رزا لوگزامبورگ در اینجا مخالفت با این تز مارکس نموده و می گوید " اینطوری نیست. خشونت در سرتاسر جهان خود را گسترش داده است. در طول زمان تسلیحات عظیم تولید و تکسیر شدند و می شوند. یک جنگ استعماری همه کشورها را تعقیب می کند. تمامی قبیله های آفریقائی بسرعت منهدم شدند. ... این لحظه تولد نباید اینقدر طولانی مدت باشد. ۴۰۰ سال و هنوز هم خون و خون ریزی همه جا در بر گرفته است".

زنان بعنوان آخرین مستعمره یا خانگی شدن کار

همانطور که گفته شد، رزا لوگزامبورگ به مسئله زنان فکر نمی کرد. اما تجزیه تحلیل وی در باره انباشت سرمایه چشمان من و دوستانم را گشود و ما به ارزش و جایگاه کار خانگی زنان در سرمایه داری پی بردیم. این کار که رزا از آن بعنوان "اشکال غیر سرمایه داری" نام می برد و دهقانان و مستعمرات و ... را در آن کاتاگوری جا می دهد، به هیچ وجه ارزشی ندارد و مولد نیست و درست مثل طبیعت و بعنوان ثروتی طبیعی در خدمت بشریت قرار می گیرد و با هیچ حقوق کاری و قرار داد مزدی تامین امنیتی نمی شود و در حقیقت ۲۴ ساعت روز در خدمتگذاری حاضر است و برای سرمایه ارزان ترین و از لحاظ سیاسی بی

دردسر ترین شکل بازتولید نیروی کار است. افزون بر این من در تحقیقات خودم در باره زنان بافنده و لبه دوز هندی به این نتیجه رسیدم که کار خانگی همچنین ارزان ترین و بی دردسر ترین شکل کار تولیدی است. (ماریا میز سال ۱۹۸۲)

اگر ما اقتصاد را از منظر زنان و کار زنان مشاهده نمائیم و اگر کار خانگی زنان را به این مشاهداتمان اضافه کنیم ، سپس خواهیم دید که ۵۰% جمعیت جهان ، ۶۵% درصد کار تولیدی جهان را بعهده دارند و تنها از ۱۰% درآمد مزدی جهان برخوردارند. (صالح ۱۹۹۷ صفحه ۷۷)

این امر از این جهت امکان پذیر است که کار خانگی زنان و در نهایت کار مادران بعنوان کار شناخته نشده و نامرئی تلقی می شود. این نامرئی سازی کار مادران و کار خانگی زنان که برای بقا و ادامه زندگی زنان، ملت های تحت ستم ، طبقات و اقوام از ضروریات است، بخشی از سیاست استعماری پدرسالارانه ای است که در سرمایه داری به نقطه اوج خود رسیده است.

همچنین این نامرئی سازی توسط سوسیالیسم موجود هم از بین نرفت. همانطوری که من در تحقیقاتم در سال ۱۹۸۸ نتیجه گیری نمودم ، در انباشت سوسیالیستی هم کار استعماری و کار خانگی به حساب نیامده است. تعریف جدید تقسیم کار بر مبنای جنسیت در سرمایه داری، بخصوص تعریف زن بعنوان خانه دار حاصل طرزتفکر ذاتی مردانه نیست بلکه ضرورتی ساختاری در روند انباشت سرمایه سرمایه داری است.

فمنیست ها ثابت نموده اند که زن خانه داری که باعث "بازتولید" نیروی کار مرد مزدبگیر می شود کمک به تولید ارزش اضافه می نماید. مزد کار زن خانه دار هیچگاه پرداخته نمی شود و در محاسبات درآمد های ناخالص اجتماعی به حساب آورده نمی شود. حتی کار خانگی هیچگاه بعنوان کار تعریف نشده و تنها از آن بعنوان خودمختاری زنانه و یا "عشق" نام برده می شود. این کار به لحاظ زمانی نامحدود بوده و بنظر می رسد که بمانند خورشید و هوا و یا ذخایر طبیعی و یا بهتر بگویم " ثروتی آزاد" است که براحتی و بسادگی در اختیار مرد و سرمایه داران قرار دارد.

طبق تجزیه و تحلیل فمنیستی این کار خانگی بی مزد به همراه کار دهقانان خرد بخصوص در کشور های جهان سوم و استثمارآنان، راز موفقیت انباشت سرمایه را بیان می نماید.

در این میان بدون (کارخانگی) بین المللی زنان، رشد تولیدی و رشد اقتصادی در کشورهای شمال جهان پایدار نخواهد بود.

(Bennholdt-Thomsen, Mies, v. Werlhof ۱۹۸۳/۱۹۹۲)

من واژه خانه دار شدن زنان و یا بهتر بگویم "کار خانگی" را در سال های ۱۹۷۸/۷۹ در رابطه با تحقیقاتم در باره زنان لبه دوز نارساپور، در جنوب هند لمس نمودم. هیئت های مذهبی شوتلندی در قرن ۱۹ صنعت لبه دوزی را در این منطقه براه انداختند و به زنان فقیر روستا ها یاد دادند در خانه بکار لبه دوزی بپردازند. سپس این لبه دوزی ها در اروپا و آمریکا و استرالیا بفروش می رسیدند. این زنان تنها بخش کوچکی از حداقل دست مزدی را که به طور معمول کارگران زراعی دریافت می نمودند، به عنوان مزد خود دریافت می نمودند که چیزی در حدود ۰٫۵۸ روپیه بود. استثمار این زنان که بر اساس سری دوزی یا تک دوزی کار می نمودند، امکان پذیر بود چون صادر کنندگان که در این فاصله میلیونر شده بودند، به این زنان به چشم خانه دارانی می نگریستند که در هر حال در خانه بسر برده و می توانستند از وقت های آزاد خود برای تولید استفاده نمایند.

از این رو " کار خانگی" تنها به مفهوم بازتولید بی مزد نیروی کار از طریق کار خصوصی در خانه نبوده (خانه داری) بلکه همچنین ارزانترین شکل کار تولیدی در شکل " کار خانگی" یا مناسبات کاری مشابه مخصوص زنان می باشد. (ماریا میز ۱۹۸۱/۸۲)

اختصاص دادن خانه داری "کار خانگی" به زنان هیچگاه مورد سؤال قرار نگرفته است. حتی زمانی که زنان شاغل و یا سرپرست خانوار بوده و می باشند، در دهه اخیر طبق آمار تعداد زنانی که تنها نان آور خانوار می باشند در سرتاسر جهان بخصوص در کشورهای جنوب جهان روز بروز افزایش یافته و می یابد. دستمزد زنان در سرتاسر جهان کمتر از دستمزد مردان برای کار برابر است. در آلمان زنان ۶۰ تا ۷۰٪ مزد مردان را برای کار برابر دریافت می نمایند. علت این اختلاف در دستمزدها را کافرمایان چنین بیان می نمایند: " از آنجا که مردان سرپرستان اصلی خانواده می باشند و مسئول تغذیه خانواده می باشند، لذا درآمد زنان باید تکمیل کننده درآمد مردان باشد".

زنان عمدتاً در مشاغلی که از امنیت های لازم شغلی برخوردار است

استخدام نمی شوند زیرا که کارفرمایان انتظار دارند که زنان به هنگام بارداری و یا زمان های بحرانی جسمی (درد های ماهانه مخصوص زنان) به گوشه خانه ها و پشت اجاق گاز ها پناه برند.

در دسته بندی "مشاغل ناچیز" و یا "گروه مشاغل با مزد کم" در مرحله نخست، زنان خانه دار منظور می باشند. زیرا که این گونه زنان با اولین تغییر و تحولات کاری براحتی اولین کسانی خواهند بود که از کاراخراج می شوند. همچنین ارتقاء شغلی زنان در مقایسه با مردان از درصدی پائین برخوردار است. این امر حتی برای مشاغل بالا با مدارک عالی دانشگاهی هم صادق است. برای مثال در سطوح مشاغل دانشگاهی غالباً مدیریت های کلیدی به عهده مردان می باشد و در مواردی هیچ زنی در این بخش ها استخدام نمی گردد.

تجزیه و تحلیل " خانگی شدن کار" کامل نخواهد بود اگر که ما این مسئله را در رابطه با "استعماری شدن" و یا آنطور که امروزه مرسوم است " تقسیم کار بین المللی" بررسی ننمائیم.

دو روند " خانگی شدن کار" و " استعماری شدن" را نمی توان بعنوان پدیده هایی که تنها در فواصل زمانی قرن ۱۸ و ۱۹ اجرا می شد، خلاصه نمود. این دو روند در حقیقت مکمل یکدیگر بوده و در هم ادغام می گردند. طبقه سرمایه داران اروپائی، بدون فتح مستعمرات و استثمار ذخایر طبیعی و معدنی این مستعمرات و همچنین نیروی کار انسانی موجود در این مستعمرات، هرگز نمی توانستند انقلاب صنعتی را آغاز نمایند؛ بدون این مستعمرات دانشمندان هرگز نمی توانستند سرمایه دارانی را پیدا نمایند که بتوانند اختراعات خویش را در اختیارشان بگذارند. افزون بر این طبقه بورژوازی حقوق بگیر از پول کافی برخوردار نبود که بتواند " زن خانه دار غیر شاغل" و " خدمتکار" را به خدمت بگیرد. کارگران هم در همین دوره زندگی بسیار سختی را می گذراندند.

بین المللی شدن " کار خانگی"

امروز اما دیگر بسیار واضح شده است که کشف " کار خانگی توسط خانه داران" نه تنها بهترین روش برای پائین بردن هزینه بازتولید نیروی کار بوده و هست بلکه زنان خانه دار واقعی ترین و بهترین نیروی کار در تولید اجناس می باشند.

این مسئله را می توان در کشورهای جهان سوم براحتی ملاحظه نمود. از اواسط سال های هفتاد به بعد شرکت های بزرگ تولیدی غربی مراکز

تولیدی خود را به این کشورها منتقل نموده اند. صنایع پارچه بافی، الکترونیک، تولید اسباب بازی و غیره در این کشورها متمرکزند. در حدود ۸۰٪ نیروی کار در این کارخانه جات بازار جهانی، زنان جوان و مجرد می باشند. دستمزد این زنان چیزی در حدود ۱۰٪ دستمزد زنان در کشورهای صنعتی است. علامت مشخصه این کشورها بعنوان کشورهای مزد ارزان تنها در نیروی کار زنان جوان و مجرد و چابکی قرار دارد که غالباً از هیچگونه امنیت های شغلی برخوردار نبوده و در هیچ اتحادیه کارگری سازماندهی نشده اند. در صورت ازدواج و بچه دار شدن این زنان سریعاً از سوی کارفرما اخراج خواهند شد. اکثراً در قرار داد های کاری این زنان قید می شود که حق ازدواج و بچه دار شدن نخواهند داشت.

شکل کلاسیک "کارخانگی" کارگر تولیدی بازار جهانی، تولید در خانه است. جایی که زنان کارخانه داری و وظیفه رسیدگی به امور روزمره خانواده و همچنین تولید محصولات بازار جهانی را با هم انجام می دهند. در این صورت زنان از هیچگونه تامينات اجتماعی برخوردار نبوده و برای کار طولانی مدت مزدی ناچیز دریافت می نمایند. (تاکید از مترجم: در ایران این روش بسیار متداول است مثلاً کارخانه جات بهداشتی و البسه و از این شکل کار استفاده می نمایند. بطور مثال زنان خانه دار در مقابل ۱۰۰ عدد نوار بهداشتی که در خانه چرخ و بسته بندی نمایند مبلغی ناچیز در موقع تحویل دادن جنس دریافت می کنند. ابزار کار و مواد اولیه بصورت هفتگی یا ماهانه به خانه زنان منتقل می گردد. افزون بر این شرکت های خصوصی بیشماری در تهران و شهرستان های بزرگ کار های تولیدیشان عمدتاً در خانه ها تولید می گردد).

هم چنین در سایر بخش های تولیدی چون کار زراعی و تجارتي کار های خدماتی از طریق نیروی کار زنانه طبق مدل کار توسط خانه داران انجام می پذیرد. (ورلهوف ۱۹۸۵، ماریا میز ۱۹۸۸)

جهانی سازی اقتصاد و " خانگی شدن کار "

تمام آن چیزهایی که ما طی چند دهه در باره رابطه استثمار کارخانگی نیروی کار زنانه و انباشت سرمایه نوشتیم، امروز خود را بطوری عیان در عصر جهانی سازی اقتصاد نشان می دهد و اهمیت پیدا می کند. حتی می شود گفت که در عصر جهانی سازی اقتصاد این شکل استثمار مدلی برای استثمار کار بطور کل گشته است.

امروز مناسبات معمولی کار دیگر مناسبات میان یک " کارگر آزاد مزدبگیر مردانه"، با سرمایه نیست بلکه میان کارگران زن خانه دار" انعطاف پذیر" و " بی امنیت " و " جهان سومی " و " معضل دار"، با سرمایه است.

به هیچ وجه نباید تعجب کنیم اگر که سرمایه داران از این مدل کار تعریف و تمجید نمایند. کلودیا ورهوف از کریستین لوتز که ناشر مجله مدیران سوئیس است (مجله ایم پولس) نقل قول می نماید که وی در حالیکه از پایان "کار مزدی آزاد" استقبال می نماید در یکی از سرمقاله هایش می نویسد: " آینده کار زنانه است. آینده ای که خواهان رشد تخصص های زنانه است". (لوتز ۱۹۹۷ نقل قول ورلهوف ۱۹۹۹ صفحه ۸۱)

بدین صورت سرمایه داران هم همان چیزی را می گویند که کلودیا ورلهوف در سال ۱۹۸۳ بعنوان آینده نیروی کار نوشت. یعنی " کارخانگی" زنانه به جای نیروی کار مردانه. کلودیا در مقاله اش بنام " پرولتاریا مرد، زنده باد زن خانه دار" ثابت نمود که حال دیگر کارگر مرد با امنیت های مزدی و سازمان داده شده در اتحادیه کارگری که واقعی ترین نیروی کار برای سرمایه را بیان می کرد جایش را به زنان خانه دار می دهد. نیروی کار این زن خانه دار بر عکس پرولتاریا، انعطاف پذیر تر و در هر ساعت آماده بکار تر و ارزان تر، قابل اطمینان تر است و در مواقع بحرانی برای سرمایه گران تمام نشده و باعث فشار نخواهد شد. حتی نیروی کار مردانه هم در آینده به این شکل " کارخانگی" عمل خواهد نمود. (ورلهوف ۱۹۸۳ و چاپ جدید ۱۹۹۲)

سال ۱۹۸۳/۱۹۸۴ این استراتژی مجدداً تحت عنوان " انعطاف پذیر شدن کار" مورد بحث قرار گرفت و بعنوان نتیجه ضروری تغییر کار براساس موازین اقتصادی از طریق چیپس و کامپیوتر مورد تأیید قرار گرفت. رکس رود، وزیر اقتصاد سابق، همان زمان پیشنهاد نمود که در فضای اقتصاد آلمان یک " بخش کار ارزان قیمت" ایجاد گردد.

بعد از اتفاقاتی که بعداً پیش آمد به هیچ وجه دیگر برای ما تعجب آور نیست از اینکه بشنویم که رکس رود منظورش آنزمان از ایجاد " بخش کار ارزان قیمت" به طور خاص زنان بود. زیرا که زنان بواسطه کار " خانه داریشان" بهترین و مناسب ترین نیروی کار این بخش می باشند. اما آنچه هم که رکس رود به آن اشاره نکرد، امروز از طریق پیمان " مای" و سازمان تجارت جهانی کاملاً روشن شده است: تمام

جهان، همچنین کشور های صنعتی باید به یک محدوده واحد آزاد تجاری تبدیل گردند. نمونه هایش را ما امروز در آسیا و مکزیک می بینیم. (ماریا میز، ورل هوف ۱۹۹۸)

با وجود اینکه سرمایه داری تقریباً از زمان شروع مستعمراتش بعنوان سیستمی جهانی عمل نموده است؛ همانطور که مارکس و رزالوگزامبورگ و والراشتاین ثابت نمودند، اما سخنان امروز در باره جهانی شدن (بگو جهانی سازی) در رسانه ها همانی است که از اواخر سالهای ۸۰ از سوی نهاد هائی چون پیمان عمومی گمرک و پیمان تجاری گات و پیمان های چندملیتی از طریق نهاد هائی چون " مای " ، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و وزیر اقتصاد آمریکا به اجرا در آمد. نقطه پایانی مذاکرات تجاری " گات " در سال ۱۹۹۵ ایجاد سازمان تجاری جهانی بود.

هر آنچه که در بالا در باره " بین المللی شدن کار خانگی " گفته شد، مخصوصاً برای بررسی موفقیت روند فعلی جهانی سازی، یعنی تاسیس کارخانه جات بازار جهانی در محدوده های آزاد تولیدی در آسیا و " ماکوآلاس " های مکزیکو، از اهمیت بسزائی برخوردار است. این حقیقت که مزد ها در این مناطق آزاد تجاری و کارخانه های بازار جهانی این چنین ارزان بوده و هست تنها از این بابت نیست که در حدود ۸۰٪ نیروی کار این صنایع نیروی کار جوان و مجرد زن می باشد بلکه دلیل ارزانی این دستمزدها این است که در تعرفه دستمزدی، این زنان در ردیف زنان خانه دار قرار می گیرند. لذا مزدی که شامل این دختران مجرد و جوان می شود همان مزدی است که زنان خانه دار برای کار تولیدی در خانه دریافت می نمایند. از سوی دیگر این زنان دقیقاً به لحاظ تخصص در کار خانگی استخدام می شوند : دست های چابک، زرنگی، دقت، داشتن هنر خیاطی و این واقعیت که بعد از ازدواج می توان آنها را اخراج نمود. بدین صورت کارفرمایان از تمامی مزایای دوران بارداری و امنیت های دوران بارداری و شیردهی خلاص شده و با اخراج کارگران زنی که قصد ازدواج دارند در این هزینه ها صرفه جوئی می نمایند. مهمتر از همه اینکه در این کارخانه جات وجود اتحادیه های کارگری ممنوع می باشد. صد درصد سود این کارخانه جات صادر می گردد. از آنجا که اکثر کارگران زن این کارخانه جات از خانواده های فقیر می آیند، از حقوق خود مطلع نبوده و هیچگونه تجربه ای در مبارزات کاری نداشته و هر گونه مزاحمت و تبعیض جنسی را تحمل نموده و از امنیت های سلامتی و بهداشتی که در کشورهای صنعتی به آن توجه می گردد، محروم می باشند. بطور مثال در کره جنوبی کارگران زن تا زمانی که سطح تولیدشان به سطح تولید مورد قبول کارفرما نمی

رسید در کارگاه تولیدی محبوس می شدند.

مدل کوه یخ اقتصاد پدرسالاری سرمایه داری

یک چنین مدل اقتصادی را می توان برای بهتر درک کردن با کوه یخی مقایسه نمود که در اقیانوسی شناور است و تنها قله این کوه یخی که بیان کننده سرمایه و کارمزدی است از آب نمایان است. این سرمایه و کارمزدی را ما اقتصاد مرئی نام می گذاریم. کار خانگی، کار غیر دستمزدی، کار دهقانان خرد، دستفروشان و دیگر مشاغل پست و خارج از تعرفه های مزدی که به عنوان اقتصاد خوانده نشده و در هیچ آماری منظور نگشته است، بیان کننده بخش درون آبی این کوه یخ یعنی بخش "اقتصاد نامرئی" است. کار بخش های غیر رسمی، مستعمره ها (بخش های نامرئی)، طبیعت و تولیداتش همه و همه به این بخش "اقتصاد نامرئی" تعلق دارد و دقیقاً موضوع اصلی همین جا است: تمامی هزینه هائی را که سرمایه نمی خواهد تقبل نماید به این بخش "اقتصاد نامرئی" واگذار می نماید.

در این مدل کوه یخی اقتصاد، هر گونه رهبری اقتصادی که قابل رویت است و از طریق تولید محصولات و تجارت هدفی جز رشد اقتصادی و سود بیشتر و افزایش سرمایه ندارد بعنوان "اقتصاد مرئی" خوانده می شود. تامین نیاز های انسانی در این انباشت تولیدات و پول مسئله ای جانبی و کم اهمیت است. تنها بخش "اقتصاد مرئی" در مجموعه محاسبات ملی، بعنوان درآمد ناخالص اجتماعی و درآمد ناخالص تولیدات داخلی (که مجموعه درآمد های ناخالص اجتماعی سالانه از تولیدات و خدماتی که به پول تبدیل شده اند را در برمی گیرد) به حساب می آید.

(وارینگ ۱۹۸۹)

البته این به هیچ وجه بیان کننده مجموعه اقتصاد سرمایه داری نیست بلکه تنها بخش مرئی آن است. اما این بخش مرئی اقتصاد تغذیه خود را از بخش نامرئی می گیرد. در مجموع تمامی فعالیت های بخش اقتصاد نامرئی حرکت طبیعی و زندگی مستقل خود را داشته و "در ظاهر" نباید کمک به افزایش ارزش سرمایه نمایند.

از این جهت طبق نظرکلودیا ورل هوف، هر آنچه که برای سرمایه مفت و مجانی است بعنوان ذخیره طبیعی شناخته می شود. در حالیکه به انسانها تلقین میشود که زندگی اقتصادی بطور واقعی در قله کوه یخی یعنی بخش مرئی در جریان است، در اقتصاد پولی بخش اقتصاد نامرئی و بهتر بگوئیم بخش زیر آب کوه یخی وابسته به بخش اقتصاد مرئی و یا

قله کوه یخی است. قاعدتا طبق داده های تئوریزه شده سرمایه داری زمانی خواهد رسید که همه در مسیر حرکت بسوی توسعه به این بخش اقتصاد مرئی خواهند پیوست. به سوی کار مزدی، کار زیر پوشش قوانین کار، با حقوقی مکفی و امنیت های شغلی و... اما در این کوه یخی اقتصاد، برای همه حرکت در جهت توسعه وجود ندارد (شاید برای برخی) بلکه کاملا برعکس بخش های پائینی و نامرئی این کوه یخ اقتصادی وظیفه تامین مالی بخش اقتصاد مرئی رابعهده دارند. از این رو این بخش نامرئی را ما "مستعمرات" می خوانیم. بدون این زمینه و بستر استعماری، سرمایه داری وجود نخواهد داشت.

جهانی سازی بخش اقتصاد نامرئی را مرئی می سازد

آنچه که در اثر تاثیر جهانی سازی بطور واقعی اتفاق افتاده و می افتد آن چیزی نیست که همه انتظارش را داشتند. یعنی اینکه تحت تاثیر جهانی سازی جهان بسوی توسعه مثبت حرکت نماید بلکه برعکس: هر روزه در جهان کارگران زن و مرد مزدبگیر بیشماری در بخش اقتصاد مرئی کار خود را از دست می دهند و به بخش اقتصاد نامرئی پرتاب می شوند. کارگران مشاغل با قرار داد های بلند مدت نامحدود بیکار شده و جای آنها را کارگران روز مزد و فصلی و کارگران با قرار داد محدود می گیرند. کار در کارخانه ها جای خود را به کار در خانه ها می دهد. مشاغل با امنیت کاری سازمان یافته در اتحادیه های کارگری جای خود را به کار خانگی بدون امنیت های کاری و حقوقی می دهد. امروزه به این شکل کار "مناسبات کاری مسئله دار" می گویند.

دقیقا شرایط امروز جهان عکس آن چیزی است که در اقتصاد سرمایه داری تئوریزه شده و به ما تلقین می گردد: اینکه انعکاسی از بالا به پائین وجود دارد و با زبانی ساده تر ثروت از قله کوه یخ به دامنه کوه یخ منتقل شده و در نتیجه اوضاع جهان بر وفق مراد خواهد شد. بلکه برعکس؛ واقعیت ها چیز دیگری را بیان میکنند. واقعیت این است که مرتبا ثروت در قله این کوه یخی انباشته می شود و اقشار مختلف زیر آب این کوه یخی آنچنان زیر فشار اقتصادی قرار می گیرند که بالاخره از بین می روند.

در گزارش کمیسیون سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۶ آمده است که رشد جهانی باعث گشته است که سهم ثروتمندان جهان که در حدود ۲۰٪ جمعیت جهان را تشکیل می دهند، از درآمدهای جهان در فاصله ۳۰ سال گذشته از ۷۰٪ به ۸۵٪ برسد. در حالیکه در همین فاصله سهم ۲۰٪ فقیرترین مردم جهان از همین درآمدها از ۳/۲٪ به ۴/۱٪ رسیده است. همچنین

همین کمیسیون در سال ۱۹۹۸ گزارش می دهد که امروز درآمد حقیقی در ۱۰۰ کشور جهان پائین تر از ۱۰ سال پیش می باشد و فاصله طبقاتی میان ثروتمندان و فقیران کشورها، طبقات و جوامع روز بروز بیشتر می گردد. در پدرسالاری سرمایه داری جهانی، برابری برای همه وجود نخواهد داشت. حتی بانک جهانی هم به این مسئله اقرار می نماید زمانی که می گوید: " نابرابری درآمدها، درآمدها و رفاه اجتماعی انعکاس ضروری گذار از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه داریست.

(A Global Poverty Gap", in: The Economist, ۲۰. July ۱۹۹۶, S. ۳۶")

جهانی سازی بدون " چهره مردانه "

انسانها تا مقطع فروریزی دیوار برلین در این خیال بسر می بردند که تولید برای صادرات (از طریق بردن صنایع به محدوده های آزاد تجاری) در جهان سوم، نه تنها به جوامع مصرفی کشورهای ثروتمند جهان کمک خواهد نمود بلکه این مسئله به نفع خود کشورهای جنوب جهان هم خواهد بود. یعنی اینکه بالاخره زمانی سطح اقتصادی جهان به سطح مثلا کشوری چون سوئد خواهد رسید، اما با تغییر ساختاری اقتصادی نئولیبرالی که تقریبا از سال ۱۹۹۰ بشدت به اجرا درآمد بزودی کاملا برای همگان مشخص شد که این خوش بینی رویا و خیالی باطل بیش نبوده است.

در فاز کنونی جهانی سازی، روندهائی که از اواسط سال های هفتاد آغاز گشت دیگر به اجرا در نیامد. بدین صورت استراتژی شهرک های صنعتی تولیدی در کشورهای " مزدارزان" از طریق قانون " گات" و همچنین سازمان تجارت جهانی، در تمامی کشورهای جهان به مرحله اجرا درآمد. گذشته از این نه تنها صنایعی که کارگرانش از دستمزد بالائی برخوردار بودند به "کشورهای مزدارزان" منتقل شدند، بلکه همچنین صنایع سنگینی چون صنایع ذوب آهن، کشتی سازی و اتومبیل سازی و... که مستقیما اثرات مخرب در محیط زیست دارند، به این کشورهای مزدارزان منتقل شدند. همچنین از طریق تکنولوژی الکترونیکی این امکان به وجود آمد تا انتقال کامل بخش خدماتی به این کشورهای مزدارزان سهل تر گردد. بدین طریق تعدادی از شرکت های هواپیمائی جهان شروع به صدور صورتحساب های خوداز هندوستان نموده و شرکت های "سافت ور" هندی هم وارد رقابت موفقیت آمیزی با شرکت های همسان آمریکائی و اروپائی خود گشتند.

قابل توجه این است که برای کشورهای قدیمی صنعتی، نتایج این تغییر ساختار جدید جهانی، تنها به حذف محل کار زنان ختم نمی شود، بلکه مردان مزد بگیر با قرار دادهای طولانی مدت هم محل کار خود را از دست داده و خواهند داد. این کاملا عجیب است که نه سیاستمداران و نه اتحادیه های کارگری، پیامدهای یک چنین سیاست جهانی سازی را که از طریق بانک جهانی، پیمان مای، پیمان گات، سازمان تجارت جهانی و کنسرن های چندملیتی، زندگی کارگران، مصرف کنندگان و محیط زیست را مورد ضرب قرار داده است، نادیده گرفته و حتی امروز هم نادیده می گیرند.

تمامی کشورهای صنعتی، اقتصاد جهانی سازی و گشودن در های کلیه بازار های جهان را، بعنوان حرکتی مثبت و حرکت به پیش ارزیابی می نمایند (یا حداقل غیر قابل برگشت می دانند). تمامی دولت های این کشورها از قانون گات و سازمان تجارت جهانی استقبال نموده و به این دو قانون رای مثبت داده اند. اگر هم اعتراضی وجود داشته است از سوی برخی کشورهای فقیر و یا مثلا دهقانان هندوستان بوده است.

بنظر می رسد که بسیاری بر این باورند که " تجارت آزاد" به مفهوم آزادی در تجارت تک تک انسانها است. در حالیکه هر بچه ای هم دیگر می داند که تجارت آزاد سرمایه داری چگونه عمل می نماید. اینکه سرمایه تنها در آنجائی فعالیت خواهد نمود که ارزان ترین دستمزدها را بپردازد، محیط زیست را بدون ترس از مجازات تا نهایت مورد استثمار قرار دهد و از سازماندهی اتحادیه ای، خبری نباشد.

در سال ۱۹۹۴ طبق تحقیقات پام وودال دستمزد ناخالص کارگران تولیدی مرد در هر ساعت در کشورهای: آلمان ۲۵ دلار آمریکائی، آمریکا ۱۶ دلار آمریکائی، لهستان ۴۰/۱ دلار آمریکائی، مکزیکو ۴۰/۲ دلار آمریکائی و هندوستان، چین و اندونزی ۵۰/۰ دلار آمریکائی بوده است. (وودال ۱۹۹۴)

آنچه که پام وودال به آن نپرداخته است این واقعیت است که ارزانترین نیروی کار جهان در همین سالها و همچنان سال های بعد تر همچنان زنان بوده و می باشند. آنهم زنانی که " کارخانگی" نموده و یا تعرفه دستمزدیشان همسان کار زنان خانه دار است.

تغییر ساختاری جهان، اثرات مستقیم خود را در تمامی کشورها، تمامی شعبه های اقتصادی و در نهایت کشاورزی و مناسبات کاری جهان

بجای گذاشته است. این تغییر ساختاری جهان، بیشتر از همه زندگی زنان را شدیداً مورد هدف قرار داده است. به ویژه زنانی که در کارخانه جات بازار جهانی (پارچه بافی، صنایع الکترونیکی، صنایع کفش و اسباب بازی سازی) که عمدتاً برای صادرات تولید می نمایند، کار می کنند.

زنان کارگر محدوده آزاد تجاری کره جنوبی (کارخانه جات بازار جهانی در محدوده آزاد تجاری این کشور) تا همین اواخر امید داشتند که بتوانند از طریق مبارزات کارگری، حداقل به یک نیمچه مناسبات کاری انسانی طبق قوانین سازمان بین المللی "لابور" دست یابند. اما آنها با کمال تعجب با خبر شدند که شرکت های محل کارشان یا کشور آنان را ترک نموده اند و مثلاً به کشورهای مزد ارزان تری چون بنگلادش و یا چین نقل مکان نموده اند و یا این شرکت ها کارگران زن ارزانتر چینی را از هنگ کنگ به این کارخانه جات وارد نموده و کارگران معترض را اخراج می نمایند.

این استراتژی، یعنی بکارگیری نیروی کار زنانه هر چه ارزانتر، دلیلی بسیار واضح و روشن برای "خانگی شدن" مداوم کار در جهانی سازی نئولیبرالی است.

کمیته زنان آسیا در سال ۱۹۹۵، نتیجه یک بررسی جامع در مورد پیامدهای تغییرات ساختاری جهان بر روی زندگی شغلی، اجتماعی، اقتصادی و خصوصی زنان کارگر صنایع بازار جهانی در آسیا و از همه مهمتر محدوده های تجاری تولید برای صادرات در کشورهای فلیپین، کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و بنگلادش را منتشر نمود. در این کار تحقیقی، نویسندگان زن، در باره رشد تبعیضات جنسی، استخدام مردان زیر قرار داد های طولانی مدت، استخدام زنان تنها بصورت نیمه وقت و محروم از امنیت های شغلی و هم چنین عدم استخدام زنان متاهل به دلیل صرفه جوئی در هزینه های دوران بارداری و دوران شیردهی و همچنین ادعای کارفرمایان مبنی بر عدم تمرکز کامل این زنان به هنگام کار به لحاظ داشتن مسئولیت همسر و خانواده و...، اطلاعات بسیار جامعی را داده اند.

(CAW) ۱۹۹۵, S. ۳۱)

اما عدم استخدام زنان کارگر متاهل به هیچ وجه به این مفهوم نیست که این زنان باید از سوی شوهران خود تغذیه شوند و یا بهتر بگوئیم دیگر در خدمت سرمایه، کار تولیدی ننمایند، بلکه این فشار بر روی

زنان کارگر محدوده آزاد تجاری کشورهای فوق تنها بدین دلیل انجام پذیرفت که زنان از بخش کار نیمه وقت استخدامی همراه با امنیت های شغلی خارج شده و به بخش تولیدی عاری از امنیت های شغلی بصورت تمام روز یعنی " کارخانگی" پرتاب شوند. بدین صورت شرکت های بازار جهانی با نقل و انتقال کارخانه جات خود به کشور های ارزانتر کارگران زن را تحت فشاری بیحد قرار داده اند. در این صورت کار استخدامی تمام وقت زنان به کار نیمه وقت ، کار روزمزدی، کار پیمانی - کار با امنیت شغلی به کار عاری از امنیت های شغلی تبدیل شده و در نهایت تولید به خانه های زنان کارگر منتقل می گردد. در نتیجه زنان کارگر متاهل مجبورند در کنار کار خانه داری و سرپرستی کودکان و سالمندان خانواده به کار تولیدی در خانه هم پردازند و یا اجباراً به طور ساعتی به یک طریقی به کار خدماتی پردازند.

در حدود ۷۰٪ زنان اخراجی از کارخانه جات بازار جهانی، در بخش های خدماتی هر از گاهی بکار مشغول شده اند (مک دونالد، رستوران های ایتالیائی و کارگاه های ماکارونی سازی ، ماگزیم، سوپرمارکت ها ، خدمتکار در خانه ها و کارگر زن تمیز کننده ادارات و بیمارستانها و)

سرمایه داران و کارفرمایان آشکارا و آگاهانه تغییر ساختار مناسبات کاری را بر مبنای استراتژی جنسیتی پدرسالارانه پی ریزی نموده اند: "روند های کار به نحوی تقسیم بندی می شوند که دستمزد کارگران تنها بصورت ساعتی و روزمزدی پرداخت خواهد شد. بدین ترتیب تعرفه دستمزدی بخودی خود بعنوان تعرفه دستمزدی زنانه محاسبه خواهد شد. دستمزد زنان متاهل برای کارتولیدی خانگی در این تغییر ساختاری کار بسیار پائین تر از دختران مجرد خواهد بود. زیرا که سرمایه دار زنان متاهل را وابسته به دستمزد همسرانشان می داند.

(Chan Kit Wa, Fong Yenk Hang, Fung Kwok Kin, Hung Sent Lin, Ng Chun Hung, Pun Ngai, Wong Man Wan, ۱۹۹۵,)

(S. ۵۴)

مجموعه بررسی های سازمان زنان آسیا بما نشان می دهند که نه تنها تمایل به " خانگی کردن کار" در جهانی سازی نئولیبرالی بشدت در حال وقوع است بلکه در اثر این استراتژی، وضعیت شغلی و شرایط زندگی زنان بطور کل دچار نابسامانی و وخیم تر شدن، گشته است. در نتیجه این وضعیت وخیم زنان ، روز بروز مردان بیشتری همسران و خانواده خود را رها نموده و از خود سلب مسئولیت نسبت به همسر و فرزندان نشان می دهند. " کارخانگی زنان" برای سرمایه داری بهترین

استراتژی در جهت پائین آوردن هزینه های کاری می باشد و برای زنان جهان بخصوص زنان آسیا فاجعه ای بیش نیست.

این روند برای ما در اروپا چه مفهومی خواهد داشت؟

شما می توانید بگوئید، بسیار خوب. این روند در آسیا، کره جنوبی، هنگ کنگ و ... در جریان است به ما چه ربطی دارد؟ مشکل ما در اینجا این است که روندی را که اکنون در حال اجراست نمی فهمیم؟ با توجه به این مسئله که سرمایه در اینجا استراتژی دیگری را به اجرا درمیآورد تا در کشور های " مزد ارزان".

کار کوچک با دستمزد ۶۳۰ مارک در آلمان هم اکنون جای خود را به کار کوچک ۵۰۰ یوروئی داده است. این تعرفه دستمزدی از سوی کمیسیون هارتس چهار پیشنهاد شده و در حقیقت از همان منطق و پروژه تعرفه دستمزدی " کار خانگی" حرکت می نماید.

بر اساس این پروژه جدید قانون کار، دستمزد یک کارگر زن نباید بیشتر از هزینه بازتولیدش باشد، زیرا کار زنان تنها بعنوان " اضافه" بر درآمد سرپرست اصلی خانوار یعنی مردان به حساب آورده می شود.

امروزه "سرپرست اصلی خانواده" کیست؟

با توجه به جهانی سازی و لیبرالیزه شدن بازار جهانی وابسته به تغییرات ساختاری شرح داده شده در مقاله حاضر، انعطاف پذیر سازی و بطور مشخص " خانگی شدن نیروی کار"، دیگر در اشکال سنتی چون "استراتژی اتحادیه ای" کافی نخواهد بود. در واقع این استراتژی هیچگاه برای زنان کافی نبوده است. این استراتژی نه تنها بر مبنای جدائی سرمایه داری پدرسالارانه میان "مشاغل با مزد" و کار"خانه داری بیمزد" بنا گردیده است بلکه همچنین بر این باور است که مدل جامعه سرمایه داری غرب و الگوی تولید و مصرف جامعه سرمایه داری غرب، مدلی در جهت پیشرفت بسوی توسعه و تکامل همگان خواهد بود و کلیه جوامع، طبقات، نژادها، ملت ها و بالاخره زنان باید یکی بعد از دیگری به سطح طبقات ثروتمند کشور های ثروتمند برسند. زنان باید به لحاظ کیفی با مردان صاحب امتیاز "برابر" گردند.

استراتژی که تنها خواهان تقسیمات ظاهری شیرینی است: مثلا تقسیم از بالا به پائین و یا دادن سهم بیشتری به زنان بدون اینکه از خود سؤال کنند که اصولا این کک شیرینی چه جوری پخته شده است و

محتویات اولیه اش چه بوده است و یا چه شرایطی برای پختن یک کک شیرینی لازم است و ... یک چنین استراتژی از واقعیت ها برای خودش رویا می سازد.

با توجه به استراتژی جدید سرمایه داری پدرسالارانه در سرتاسر جهان، برای زنان و مردان دیگر کافی نخواهد بود که بر بستر رشد اقتصادی موجود هم چنان خواهان محل های کار با دستمزد مناسب و امنیت های قانونی باشند. در یک اقتصاد سرمایه داری جهانی شده، خواسته ها و احقاق حقوق و مبارزات کارگران مشخص می تواند با انتقال کارخانه جات به کشورهای مزد ارزان، بکار گیری نیروی کار ارزانتر از کشورها و مناطق دیگر، همچنین از طریق استثمار طبیعت و جنگ افروزی سیاست های نواستعماری و... زیر پا گذاشته شود.

ما باید چاره جوئی کنیم و مدل اقتصادی دیگری را جایگزین اقتصاد سرمایه داری پدرسالارانه نمائیم. ما احتیاج به اقتصادی خواهیم داشت که برای اینکه دیگران شیرینی بیشتری بخورند، نان کسی را نرباید. یک چنین اقتصادی نمی تواند رشدی پایدار داشته باشد (حال چه از طبیعتی سرمایه داری و یا از طبیعتی سوسیالیستی برخوردار باشد)، اگر بر استثمار زنان، طبیعت و ملت های بیگانه و به استعمار کشاندن آنان، متکی باشد. (ماریا میز ۱۹۸۸)

یک چنین اقتصادی همچنین نمی تواند از طریق "تکامل و توسعه اقتصاد موجود" و یا تقسیم خشک و خالی " ثروت اجتماعی" به واقعیت پیوندد. همانطوری که بسیاری هنوز فکر می کنند که، تولید " ثروت اجتماعی" همواره متاثر از خشونت، دزدی و استثمار انسان و طبیعت است.

یک چنین اقتصادی برخلاف جهت گیری رشد، نواستعماری، سرمایه داری و پدرسالاری اقتصادی و اجتماعی، باید از اساس بر مبنای محور ها و اصول و قواعدی دیگری بنا گردد.

در این راه نه تنها مرزهای کره خاکیمان نقشی اساسی بازی نمی کنند بلکه قواعد " زندگی بهتر"، نقد مصرف گرایی، احترام به طبیعت و خلق مناسبات جدید میان: انسانها و طبیعت، زنان و مردان، شهرها و روستا ها، ملت های متفاوت، نژادهای متفاوت و همچنین اقوام متفاوت در ایجاد این اقتصاد نقش خواهد داشت.

برای اینکه بتوانیم منطق چنین اقتصادی را طرح ریزی نمائیم، در ابتدا ضروری است که ما واقعیت‌ها را از نگاهی دیگر مورد بررسی قرار دهیم. ما نام این نگاه دیگر را "کوه یخ سرمایه داری پدرسالارانه را بشکنیم و موجودیت جدیدی برای زندگی جهان خلق کنیم" گذاشته ایم.

کوه‌های یخ مثل کوه‌های دیگر نیستند، همچنانکه رشد کوه‌های یخ از نوک تا اقشار پائینی از طریق یخ زدگی آب ادامه دارد و در حقیقت تمامی کوه یخ رشد می‌کند (هم بخش مرئی و هم بخش نامرئی). دقیقاً در کوه یخ سرمایه داری پدرسالارانه هم، همین روند ادامه دارد.

آنچه که ما هم اکنون در سرتاسر جهان لمس می‌کنیم، یک چنین روند یخ زدگی اجتماعی و همچنین مناسبات و قواعدی است که تا کنون باعث شده اند که انسانها خود در خدمت انباشت سرمایه داری، تکه پاره شدن انسانیت را تجربه نمایند و از خود بیگانگی در این انسانها رشد نماید؛ در خانواده، همسایگی، دوستی و همبستگی‌های محلی و

حتی قوانین دولت رفاه از طریق جهانی سازی نئولیبرالی و تبدیل همه چیز و تمامی مناسبات و روابط به مناسبات "پولی و کالائی"، دچار یخ زدگی شده است. مثلاً واضح ترین یخ زدگی را می‌توان در روند سیاستی مشاهده نمود که تلاش می‌نماید تمامی انسانها را سهامدار نماید تا اینکه این انسانها کلمه به کلمه زندگیشان به این کوه یخی وابسته گردد.

در این کوه یخ نمی‌توان تغییر و تحولات انقلابی به وجود آورد. اگر انسان تلاش کند بخش‌های تحتانی کوه یخ را به بخش‌های بالائی منتقل کند و برعکس، باز هم کوه‌های یخ جدیدی شکل می‌گیرند و این خود شاید دلیلی باشد بر اینکه چرا تا کنون تمامی انقلاب‌ها مجدداً به سوی نوعی جدید از استثمار و نظم رهبریت سرمایه داری بازگشت نموده است. البته نباید فراموش نمود که کوه‌های یخ هم هیچگونه ثباتی نداشته و همواره از هم دیگر جدا شده و تکه تکه می‌شوند (با وجود اینکه مجدداً شکل اصلی خود را می‌یابند).

کوه‌های یخ با هم شروع می‌کنند به آب شدن. در کوه یخ اقتصاد هم همینطور است. در این صورت از بحران‌ها، تداخل کنسرن‌ها، ورشکستگی، فروپاشی شرکت‌ها، و نام برده می‌شود. در یک چنین بحران‌هایی نه تنها سرمایه نابود می‌گردد بلکه تمامی انسان‌هایی هم که زندگی‌شان به این کوه یخی وابسته است به ناگهان موجودیت

مادی و اساس و بنیان زندگی خود را از دست می دهند: پیشگیری های دوران سالمندی ، محل های کار، چشم اندازهای آینده و.. در این صورت ترس و ناامیدی بجای امنیت زندگی ظهور می نمایند.

همانطور که می دانیم یک چنین فروپاشی هائی تنها در کشور های توسعه نیافته رخ نمی دهند بلکه غالباً کشورهای سرمایه داری پیشرفته صنعتی ای هم چون آمریکا، اروپا و ژاپن به آن دچار می شوند.

“نگهبانان” این کوه یخ اقتصادی اعلام می دارند که “ این فروپاشی ها چیزی نیستند جز بحران های عادی اقتصادی و در نتیجه در شش ماه آینده و یا در یکسال آینده مجدداً وضعیت اقتصادی شکوفا خواهد شد و مجدداً محل های جدید کار ایجاد خواهد شد و ثروت در جامعه جاری می گردد.”

منطق این کوه یخ اقتصاد یعنی اینکه پول، پول میآورد و باز هم این پول، پول بیشتر و بیشتری میانجامد و یا بهتر بگویم گسترش سود و ادامه انباشت پول، زمینه ذهنی صاحبان اقتصاد است. این منطق تنها در کله های سودجویان قله کوه یخ وجود نداشته بلکه این منطق کله های بازندگان بخش تحتانی کوه یخ را هم (با وجود اینکه بسیاری می بینند و می فهمند که وعده و وعید های کوه یخ اقتصاد و سیاستمداران پوچ و غیر واقعی است، اما از آنجا که آلترناتیو دیگری برای سیستم اقتصادی رهبری کننده ندارند) زیر تسلط خود قرار میدهد. این قضیه را می توانیم بخوبی در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ببینیم.

کورتن / پرلاس/سیلویا این حالت هوشیاری را نوعی خلسه و از خود بیخود شدن نام می نهند که از “ امپراطوری” شروع می شود و از اینکه انسانها مجدداً اقتصاد و فرهنگ و سیاست خود را خود تعیین نمایند، جلوگیری می نماید.

چگونه می توانیم خود را از این منطق کوه یخ و کوه یخ اقتصاد آزاد سازیم؟

جواب ما: ما باید کوه یخ سرمایه داری پدرسالارانه را بشکنیم و همزمان موجودیت و ماهیتی جدید در زندگی جهان بنا سازیم.

چگونه؟

از طریق بیدار شدن از خلسه این امپراطوری و از طریق گرمی دادن به آب و هوای اجتماعی. اما چگونه به این گرمی و بیداری می‌رسیم؟

در ابتدا از این طریق که ما تلاش کنیم دروغ‌های بازیگران جهان را افشا کرده و اثبات کنیم که این آنها نیستند که به زندگی انسانها امنیت می‌بخشند بلکه همواره دهقانان خرد و تولیدکنندگان خرد اقتصاد محلی، مولدین تغذیه انسانها در روی کره زمین می‌باشند. کورتن می‌نویسد: "اکثریت مردم روی زمین هنوز هم موادغذائی خود و محله خود را در مزارع مستقل و غیر وابسته تولید می‌نمایند". در این جا حتی وجود کنسرن‌های جهانی موجود نتوانسته است تاثیر بگذارد.

ما می‌بینیم که مثلا در آرژانتین بعد از فروپاشی اقتصاد نئولیبرالی، انسانها مجدداً به یک نوع موجودیت اقتصادی خودگردان بازگشت نموده‌اند و این کاملاً طبیعی است. زیرا که این انسانها برای ادامه بقا، هیچ راه دیگری جز این در برابر خود نمی‌یابند.

درست همین قاعده در مورد انسانهایی که در سیستم اقتصادی سرمایه‌داری شوروی سابق زندگی می‌کنند صادق است. همچنین کوبا هم برای خودش یک اقتصاد خودگردان بنا نموده است.

شاید بگوئید: آوردن چنین مثال‌هایی احتمالاً این برداشت را به وجود می‌آورد که گویا این اقتصاد خودگردان درست‌ترین است. البته این شکل از اقتصاد غالباً برای مقابله با بحران‌ها ضروریست. اما باید دانست که یک چنین راه حلی را نمی‌توان به عنوان آلترناتیو این کوه یخی اقتصاد دانست.

بنظر من هم یک چنین منطقی کاملاً درست است و در واقعیت هم ما باید از خود سؤال کنیم که چگونه میتوان جایجایی‌های ضروری در خودآگاهی اجتماعی و همچنین تجارت صورت داد تا بتوان به چشم انداز یک آلترناتیو مناسب برای این کوه یخ اقتصادی دست یافت. (کورتن اسم این روند را خودکشی اقتصادی نامیده است). حال من تلاش می‌کنم به پرسش فوق از منظر خودم پاسخ دهم:

بنظر من تنها کسانی می‌توانند بدنبال آلترناتیو‌هایی برای جانشینی سیستم غالب باشند که به این رسیده باشند که این سیستم به وعده و وعیدهایش هیچگاه عمل نکرده و نخواهد کرد. در این روند نه تنها برخی بازنده این اقتصاد خواهند بود بلکه در نهایت اکثریت مردم روی این کره زمین هم قربانی خواهند شد. از این رو این سیستم

مشروعیت خود را از دست داده است.

اولین قدم بسوی یک آلترناتیو این است که این سیستم را تجزیه و تحلیل دگراندیشانه نمائیم. این تجزیه و تحلیل دگراندیشانه نباید تنها در سطح یک نقد و انتقاد ظاهری باشد بلکه بیشتر باید بطور سیستماتیک انجام پذیرد. در یک چنین بررسی باید در مقابل این سیستم قرار گرفت و ابتدا از انعکاسات خارجی اش شروع نمود و جهان بینی آنرا برای حل معضلات جهان زیر ذره بین قرار داد و به اساس بنیانی جهان بینی اش پی برد و مجموعه مناسبات و روابط و نهاد هائی که این جهان بینی را به پیش می برند، مورد سؤال قرار داد. والدن بلو اقتصاد دان فلیپینی می گوید: " با یک بررسی دگراندیشانه میتوان این سیستم و مشروعیتش را رد نمود. بیرون آمدن از خلسه جمعی؛ ابتدا با دگراندیشی آغاز می گردد".

اعتراضات جنبش بین المللی بر علیه نئولیبرالیسم و جهانی سازی سرمایه داری، این روند "سلب مشروعیت" را در سرعتی بالا در بسیاری از مناطق این کره خاکی به پیش برده است. این دقیقا همان چیزی است که من "جهانی شدن از پائین" نام می نهم.

بررسی های دگراندیشانه و سلب مشروعیت از این سیستم، تنها زمانی موفقیت آمیز می باشند که اولاً از دیدگاه های متفاوت مورد بررسی قرار گیرند و ثانیاً این دیدگاه ها به همه منتقل شوند و بدینوسیله روی دیگر "زندگی خوب" و مناسبات اقتصادی دیگر با اساس و بنیان هائی دیگر در جلو چشمان همگان قرار گیرد. من و دوستانم این دیدگاه های دیگر را "دیدگاه های پایه ای" نام نهاده ایم.

(Bennholdt-Thomsen/Mies/v.Werlthof ۱۹۸۳, Bennholdt-Thomsen/Mies ۱۹۹۷)

مبنای این "دیدگاه های پایه ای" با نگاهی دیگر به اقتصاد آغاز می گردد. ما بر این باوریم که ما هم اکنون و همه جا باید شروع نمائیم، اقتصادی دیگر را بنا سازیم. سپس قدم دوم تغییر سیاسی خواهد بود و نه بر عکس.

دیدگاه از پایه بعنوان دیدگاه آینده

ما در آن سالها یعنی سال ۱۹۸۳ واژه دیدگاه "از پایه" (جهانی شدن از پائین بدنبال خود احتیاج به بدیلی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی از پایه و از پائین را دارد) را بکار نبردیم تا بدان وسیله تنها توضیحی برای استثمار کار بی مزد و از همه مهمتر کار زنان در

جامعه صنعتی بدهیم بلکه همچنین از این جهت به این کار دست زدیم چون می خواستیم راه خروجی از رویاهای جامعه مصرفی و جامعه تولید کننده کالاهای مصرفی، پیدا نمایم. جامعه ای که بر بستر استثمار زنان و استثمار ذخایر طبیعی بر پاست. ما در آن زمان به این رسیدیم که در واقعیت، سوسیالیسم علمی هم در مقابل استثمار زنان و طبیعت و مستعمرات دیگر چیزی برای گفتن ندارد. (میز ۱۹۸۸)

یک هدف اقتصادی دیگر

ما می خواستیم با واژه " دیدگاه از پایه "، مدلی دیگر از اقتصاد را بیان کنیم. مدلی که " زندگی خوب" را دیگر بعنوان پول - ثروت کالائی در سوپر مارکت ها نخواهد دید و با آن اختلاف و مرزبندی دارد. ما میخواستیم بدیل اقتصادی را ارائه دهیم که برای رسیدن به اهدافش زنان، طبیعت و ملت های بیگانه را به مستعمره خود تبدیل نخواهد نمود.

بررسی ها و دست یافته های بخش زیست محیطی بما نشان دادند که مدل " زندگی خوب" سرمایه داری نه تنها نمی تواند برای تمامی انسانهای این کره خاکی به واقعیت تبدیل شود بلکه حتی تمامی کسانی هم که تا کنون بهره وران اصلی این " زندگی خوب" بوده و می باشند، را راضی نخواهد نمود.

"دیدگاه از پایه " در مقابل می تواند، ما و طبیعت درون و برون ما را از " منطق بیمار رشد سیستم صنعتی" آزاد نماید. طبیعتا هنوز هم تردید های فراوانی وجود دارد که آیا این دیدگاه می تواند تنها امید ما برای خروج از این سیستم باشد یا نه. زیرا که در اثر وابستگی کار پایه ای به رشد و منطق ارزش اضافه، در سرتاسر جهان تولید پایه ای ارزش خود را از دست داده است. (تولیدات صنایع خرد و تولیدات کشاورزان خرد بی ارزش شده است). این مدل تولید پایه ای از اساس و به لحاظ فرهنگی، اخلاقی و روحی و روانی مورد غارت قرار گرفته است و همواره طوری جلوه شده است که گویا این نوع کارتولیدی، فشاری طاقت فرسا، عقب گردی و متعلق به دوران عصر حجر، بر سر راه پیشرفت و توسعه (بگو پیشرفت و توسعه سرمایه داری) بوده است. از سوی دیگر همانطور که دیدیم این " پیشرفت و توسعه" به هژمونی کارمزدی وابسته است و تنها شیوه ای است که پول ساز است و باید برای ما امکان خرید اجناس را میسر سازد و وابستگی ما را به طبیعت از بین ببرد.

درست در همین پروسه " پیشرفت " ، خودآگاهی ما هم از بین رفته است و از خود بیگانگی گسترش یافته است. دانستن این مسئله که ما انسانها نه تنها بخشی از طبیعت می باشیم بلکه همکاری با طبیعت در ما و در اطراف زندگی ما شرایطی را ایجاد می نماید که برای یک زندگی خوب ضروریست، از ابتدائی ترین شرایط خود آگاهیست. در این راه رسیدن به خودآگاهی مجدد، باید نگاهمان را تغییر دهیم و دیدگاه و چشم انداز دیگری را که بر مبنی تمرکز اقتصادی جنس - پول - ثروت بنا نشده است ، بلکه برای یک زندگی بهتر تمامی موجودات روی کره خاکی (انسانها - حیوانات - گیاهان) ضروریست، برگزینیم.

یک زندگی خوب احتیاج به مناسبات خوب با خود ما ، میان زنان و مردان ، میان گروه های محلی ، میان انسان و طبیعت و میان ملت های متفاوت دارد. زمانیکه ما از خود سؤال می کنیم که چگونه این بخش اعظم انسانی که در اقتصاد نامرئی و یا بهتر بگوییم بخش زیر آب کوه یخی اقتصاد، زندگی می نمایند، به حیات خود ادامه می دهند؟ به این نتیجه خواهیم رسید که بسیاری از این بخش ها تنها از طریق همین مناسبات پایه ای قادر خواهند بود به زندگی خود ادامه دهند. این بخش تحتانی زیر آب کوه یخ اقتصاد می تواند بسیار خوب بدون بخش مرئی و قله این کوه یخی زندگی کند. در حالیکه بخش مرئی کوه یخ اقتصاد هرگز بدون این بخش تحتانی قادر به ادامه حیات نیست.

اصول دیگر

اگر ما بطور جدی به این دگراندیشی و چشم انداز پایه ای فکر می کنیم ، در این صورت باید اصول بنیانی منطق کوه یخ اقتصاد را زیر علامت سؤال برده و برایش بدیلی دیگر جایگزین نمائیم. این خود به این مفهوم است که باید اصول بنیانی سرمایه داری پدرسالارانه را رد کنیم و برای جایگزینی اصول بنیانی دیدگاه ازپایه بکوشیم. مثلا بجای رشد اقتصادی دائمی به باز سازی اقتصادی معقول با محدودیت های مشخص بکوشیم.

این " محدودیت ها " تنها به بخش زیست محیطی خلاصه نمی شوند، بلکه همچنین از طبیعتی اقتصادی و اجتماعی بر خوردار می باشند. باید توجه نمود که نیاز های ما انسانها هم محدود می باشند. من به کمک ماکس نف فرق میان نیاز ها و ارضاء نیاز ها را مشخص نمودم. اقتصاد سرمایه داری ارضاء تمامی نیاز های ما را به تولید و مصرف اجناس وابسته نموده است و این به این مفهوم است که مثلا من وقتی تشنه هستم آب نخورم بلکه آبجو و یا کوکا کولا بخورم. آنچه که از هیچ

محدودیتی بر خوردار نیست، تولید و فروش یک چنین نیاز هائی است. (ماریا میز ۱۹۸۸)

باید بجای خودخواهی های فردی بعنوان مهمترین انگیزه کار اقتصادی، تفاهم و همبستگی و رفاه عمومی در نظر گرفته شود.

در حال حاضر سرمایه داری جهانی نئولیبرالی از طریق منطق خشونت بار بازار به تجزیه تمامی مناسبات و نهادهائی که تا کنون هنوز پابرجا بوده اند پرداخته تا بدینوسیله بتواند تک تک این نهاد ها را در مقابل اثرات غیر بشری منطق انباشت محافظت نماید. سازمان تجارت جهانی و قانون گاتس همچنین باقیمانده های دولت اجتماعی و رفاه همگان را بر خلاف خواست عموم جاروب نمود.

تشریک مساعی و کارمشرک اجتماعی بجای رقابت جهانی

برنامه رهبریت اقتصادی جهان بر محور منطق رقابت های نئولیبرالی استوار است. این منطق، ساختار آموزشی دانشگاهی و دبیرستانی را تعیین نموده و همچنین رابطه میان تک تک شاهرگ های اقتصادی زمان حال و طرح های اقتصادی آینده و رابطه اش را نسبت بدیگران و همچنین تصمیمات اقتصادی بخش بخش اجتماعات ، کشورها و بلوک های اقتصادی را مشخص و سازماندهی می نماید. اتفاقا برای مشخص نمودن این مناسبات جنگ ها پدید می آیند.

اما تشریک مساعی و کار اشتراکی در اقتصاد به حفظ ذخایر جهان کمک نموده و در زمان کار صرفه جوئی می کند و انسان را از شکل کالائی بیرون آورده و مناسبات دیگری میان انسان ها به وجود می آورد و به ارضاء نیاز های واقعی انسانها می پردازد و بجای جدائی میان اخلاق و اقتصاد ، مجددا شکلی جدید از "اقتصاد اخلاقی" را پدید می آورد.

جدائی میان اخلاق و اقتصاد همزمان با راهیابی اقتصاد ملی در علوم طبیعی در قرن ۱۸، اتفاق افتاد. اقتصاد می بایست بمانند قوانین علوم طبیعی بی ارزش شود و تنها از عقیده جزمی علوم طبیعی خودش، یعنی خواهش و تقاضا تبعیت نماید. ارزش های اخلاقی، یعنی ارزش هائی که همزیستی اجتماعی را بشردوستانه و متمدن می ساخت، می بایست توسط نهادهائی خارج از اقتصاد ضمانت شوند؛ چون خانواده ، دولت و...

نئولیبرالیسم نه تنها این "مراجع اخلاقی" را از بین برد بلکه ارزش هائی را هم که تا کنون این مراجع اخلاقی برایشان سر پا بود منهدم

نمود.

اگر ما می‌خواهیم که این مسئله را بعنوان " قانون طبیعت " نشناسیم ، باید اقتصادی را به بنا سازیم که یک چنین ارزش های "بشردوستانه" ای را برای منافع اقتصادی قربانی ننماید بلکه در هر قدم تولید و مصرف این روند اقتصادی به این ارزش ها بیانید. یک " اقتصاد اخلاقی" نوین به هیچ وجه به معنی اخلاقیات نیست، بلکه بیشتر به مفهوم بنا سازی اقتصاد بر بستر اجتماع است با زبانی ساده تر باید بگویم به مفهوم اقتصاد اجتماعی که بر مبنی ضروریات و نیاز های مشترک و بنیان های اولیه زندگی آن اجتماع عمل می نماید. (پولایانی ۱۹۵۷، ماریا میز ۱۹۹۴)

بجای تبدیل نمودن تمامی مناسبات و روابط و... به اجناس - رهاسازی زندگی - یا رهاسازی شیوه تولید پایه ای از زیر یوغ رژیم های استعماری این کوه یخ اقتصادی. اما شیوه تولیدی پایه ای به چه مفهوم است؟

تعریف:

تولید از پایه (موجودیتی) یا تولید برای زندگی، کلیه کارهایی را در بر می گیرد که به هنگام تولید هدفی دیگر جز تولید برای ضروری ترین نیاز های بشری و نیاز های اولیه زندگی انسانها را ندارد. از این رو واژه "تولید از پایه " در مقابل تولید اجناس - و تولید برای ارزش اضافه قرار می گیرد و درست نقطه عکس آن است. در " تولید از پایه " هدف تنها " زندگی " است در حالیکه در روند تولید اجناس هدف تنها " پول" و همواره پول بیشتر و بیشتر است و بقول کارل مارکس تولید برای " انباشت سرمایه" است. در روند تولید سرمایه داری " زندگی" تنها انعکاسی جانبی است. از مشخصات بارز روند تولید سرمایه داری، این است که هر آنچه را که می‌خواهد بطور کامل مورد استثمار قرار دهد از آن بعنوان ذخایر طبیعی و " ثروت های آزاد" نام می برد. در این راستا کار خانگی زنان درست بمانند کار دهقانان خرد و کار مستعمرات بعنوان تولیدی طبیعی به حساب آورده میشود. (ماریا میز ۱۹۹۷)

اما این تعریف از " تولید از پایه " هرگز به این مفهوم نیست که دیگر هیچ جنسی برای پول و مبادله تولید نگردد، بلکه به این مفهوم است که پروسه تولید در جهت تولید اجناسی که برای زندگی مفیدند باقی بماند و ازمنطق رشد و انباشت سرمایه جدا شود. تولید زندگی

در جامعه سرمایه داری از ارزش فاقد است و تنها برای رسیدن به پول تولید میشود. اینگونه پول سازی مطلق ، در اقتصاد قدیمی چندان جذابیتی نداشت اما در سیستم جدید مجدداً به عنوان تنها هدف شمرده می شود. در هر حال اساس تولید از پایه با اساس تولید سرمایه داری و تولید فئودالی و پدر سالاری مرزبندی داشته و در تقابل است. در تولید از پایه بجای تولید برای تجارت (تنها برای صادرات) - تولید برای نیازهای محلی و منطقه ای و برای زندگی بهتر انسانها در این محله و منطقه و... انجام می پذیرد. تنها زمانی که تولیدات احتیاجات محله یا منطقه را برآورده نمود، آنزمان مازاد آن صادر خواهد شد. از این طریق می توان از اینکه دهقانان خرد و یا تولیدگران خرد دچار گرسنگی شوند جلوگیری نمود. زیرا که آنان مجبورند محصولات لوکس چون گل، لباس های ورزشی و... برای ثروتمندان کشورهای ثروتمند تولید نمایند.

(vgl. Shiva ۲۰۰۱, Hines ۲۰۰۰, Kortan et al. ۲۰۰۲, Müller ۱۹۹۷, ۲۰۰۱)

دیدگاه از پایه در ابتدا در اقتصاد کوچک قابل لمس محلی (موضعی) به اجرا درآمده و اساس و پایه اش محکم می گردد. تنها از طریق این پایه های محلی است که می توان این بنیان های اقتصاد را به اجرا درآورد و آزمایش نمود و مورد کنترل قرار داد. از همه مهمتر اینکه در یک چنین اقتصاد محلی به این پی خواهیم برد که آیا تولید ، تجارت، حمل و نقل و... عدالت مند است یا نه. تنها در این روند محلی است که به مشکلات و خطراتی که برای محیط زیست ، تنوع زندگی انسانی و... پی خواهیم برد و بالاخره در این شکل اقتصاد محلی در ابتدا پی خواهیم برد که چگونه باید مناسبات کاری برقرار باشد و یا اینکه مرزها و قیمت ها در یک رابطه عادلانه با هم قرار دارند یا نه و در نهایت در این روند اقتصادی پی خواهیم برد که رابطه میان زنان و مردان چگونه است و چگونه باید باشد؟

بنیان های دمکراتیکی چون : خود گردانی و خود سازماندهی ، خود اداره نمودن ، خود تصمیم گیری و... تنها در اقتصاد محلی قابل اجراست و پایدار است. از همه مهمتر که در محلات این بنیان های دمکراتیک از طریق ملاحظات سیاسی محدود نمی گردند و از طریق سیاست نمایندگی در محلات اداره می گردند و بدین طریق بهترین متد برای جلوگیری از برگشت یک چنین اقتصاد محلی به مناسبات ماقبل مدرنیته و مناسبات پدرسارانه فئودالی به وجود می آید.

در یک اقتصاد جهانی سازی حتی نشانه های حضور دمکراسی به یک

مناسبات فئودالی و پدرسالارانه تبدیل می شود و کار برده گی مجددا به اجرا در می آید. زیرا که تنها یک ارزش در جامعه وجود دارد و آنهم منفعت با هر قیمتی است.

الویت های دیگر

یک چنین تغییرساختاری اقتصادی احتیاج به الویت های دیگر دارد. برای مثال:

کشاورزی قبل از صنعت: از آنجا که مواد غذایی همواره از زمین بر می خیزد و به صورت محلی یا منطقه ای کاشت و برداشت می شود، از این رو بخش کشاورزی نمی تواند از مدل امروزی صنعت پیروی نماید. درشرایط کنونی تمامی توجه صنایع به بازار جهانی است. کشاورزان خرد باید تقویت شوند تا اینکه انسانهای بیشتری بتوانند در این بخش به کار و فعالیت پردازند.

اتحادیه های تولید کنندگان - مصرف کنندگان، می توانند برای تولید کنندگان خرد درآمدی منظم را مقرر نموده و برای مصرف کنندگان دسترسی به تغذیه ای سالم و دیگر محصولات تولیدی را فراهم سازند. افزون بر این ایجاد احساس مسئولیت نسبت به زمین در نزد تولیدگران و مصرف کنندگان از وظایف مهم دیگر این اتحادیه هاست .

نوربرگ - هودگه ، در این باره پیشنهادات زیر را نموده اند:

- نه به اقتصاد سرمایه داری ، رفتن بسوی اقتصادی عملی و بدون تمرکز

- از بین بردن کمک های نقدی زراعی که به تاجران زراعی این قدرت را می دهد تا دهقانان خردی را که برای بازار های محلی تولید می نمایند، خانه خراب و از هستی ساقط سازند.

- خواست تغییر ساختار های اقتصاد زراعی

- خواست تحقیق در باره متدهای زراعی قدیمی پایدار چه در بخش زراعی شمال و چه در بخش زراعی جنوب جهان

- شرکت دهقانان در این تحقیقات (نوربرگ / هودگه/گوبرینگ/ پج ۲۰۰۱)

بسیاری از خواسته های بالا را می توان در قطعنامه اتحادیه دهقانان خرد سراسر جهان مشاهده نمود. این سازمان بهتر و روشن تر از هر

سازمان دیگری در جهان جامعه متمدن جهانی را فرموله نموده است. اینکه تولیدات غذایی، آب، آموزش و بهداشت، تنوع بیولوژی و ژنتیکی موجودات کره خاکی نباید عامل دست تجارت آزاد جهانی سازی نئولیبرالی گردد. اینکه سازمان تجارت جهانی باید از این بخش ها بیرون برود. اینکه دهقانان خرد باید در تولید بخش غذایی خودمختارباشند. (ماریا میز ۲۰۰۱)

– تمامی این خواست ها نیازبه یک مناسبات جدید میان شهر و روستا دارد. شهرها نباید تنها مکان هایی باشند که زندگی، فرهنگ و آزادی در آنها در جریان است. ما همانطور که به شهرها نیاز داریم به روستاها هم نیازمندیم. از این رو شهرها را باید به روستاها و روستاها را به شهرها تبدیل نمود. (ماریا میز ۱۹۹۷/میر ۲۰۰۲)

تقسیم کار و مناسبات دیگر

از همه مهمتر اینکه برای کار، ارزش گذاری دیگری ضروریست. ارزش گذاری که به درآمد پولی وابسته نباشد. یک چنین ارزش گذاری جدیدی از کار هرگز نخواهد توانست در اقتصاد پیاده شود اگر ما به مناسبات و سلسله مراتب مستعمراتی قدیمی تقسیم کار بچسبیم. این ارزش گذاری جدید بصورت زیر می باشد:

– تقسیم کار و رابطه میان زنان و مردان

– تقسیم کار میان کارهای فکری و کارهای یدی

– تقسیم کار میان زراعت و صنعت

جوامع پایه ای گذشته طبق مناسبات فئودالی و پدر سالاری سازماندهی شده بود. رهبریت طبقاتی غالباً از طریق نهادها و ایدئولوژی های چون مذاهب پدرسالارانه انتخاب و پشتیبانی می شد.

زمانیکه ما از موجودیت از پایه سخن می گوئیم، بسیاری بیم ناک می شوند که گویا این خود بازگشت به مناسبات اشکال رهبری ماقبل مدرنیته است. بهترین ابزار مقابله با یک چنین واگمها، مبارزه آگاهانه زنان و مردان بر علیه مناسبات پدرسالارانه است و این مبارزه می تواند با تغییر ساختار سلسله مراتبها و مبارزه با تقسیم کار بر مبنی جنسیت آغاز گردد.

در یک جامعه پایه ای نه تنها زنان باید کار کنند، مردان باید کار کنند بلکه مردان همچون زنان باید کار پایه ای، ضروری برای

اجتماع ، بی مزد در خانه و در جامعه را هم انجام دهند. زمانی که نیمی از انسانها به این کار (کار بی مزد خانه داری و ...) بعنوان فشار ، کاربرد منزلت و بی وقار و خوار و ... نگاه نکنند آنزمان می توانیم بگوئیم که می توان مناسبات جنسیتی را تغییر داد. البته این خود با سیاست کنونی جنسیتی فرق می کند. اینکه امروزه مرتبا تلاش می شود در باره برابر سازی زنان و مردان در رابطه با شغل ، سیاست و آموزش وعده و وعید داده شود به هیچ وجه به این مفهوم نیست که مناسبات پدرسالارانه جهانی سازی سرمایه داری زیر علامت سؤال برده شده است. تنها برابر سازی کافی نیست. فراموش نکنیم که مناسبات جنسیتی مناسباتی استعماری است. در یک جامعه پایه ای مردان باید از اینکه هویتی جنگجویانه به خود می دهند دست بردارند - این مسئله عمیق ترین علت خشونت در جوامع ما است. در یک جامعه از پایه مردان به هیچ وجه علاقه و وقت برای این بازی های جنگ جویانه نخواهند داشت.

در یک جامعه از پایه ارزش گذاری میان کارفکری و کاریدی جایگاهی ندارد. از بین بردن رابطه تاکنونی میان زراعت و صنعت نه تنها باعث تغییرات اساسی در بخش زراعی خواهد شد بلکه همچنین باعث تغییرات در صنعت و علم و تکنولوژی می گردد. تولیدات صنعتی هم چون تولیدات کشاورزی می باید بجای برآوردن خواست های منفعت طلبانه بازار های جهانی به ارضاء نیاز های اقتصادی منطقه ای و محلی پردازند. در همین مسیر هم تحقیقات علمی جهتش تغییر خواهد نمود.

از بین بردن تقسیم کار سلسله مراتبی و استعماری به هیچ وجه به مفهوم پایان تقسیم کار و پایان اجتماعی شدن در کلیت نخواهد بود. اگر این نوع تقسیم کار از منطق انباشت سرمایه رها گردد ، آنزمان تمامی کسانی که در پروسه کار سهیمند ، توانائی های خود را نشان خواهند داد. این خود بهترین شکل حفظ تنوع در جامعه و جلوگیری از هرگونه یکطرفه و یک بعدی شدن بیولوژی و فرهنگی است.

تغییر ساختار اقتصاد محلی و منطقه ای در شمال و جنوب جهان در جهت منطق ضد سرمایه داری و ضدپدرسالاری و پدید آوردن اقتصادی از پایه باعث تغییرات ساختاری در جهان هم خواهد شد. هر چه بیشتر اقتصاد های کم و بیش خودگردان که از مناطق شبیه خودشان کالاهائی را که به نیاز های اصلی شان تکیه دارد وارد نمایند ، این کارشان به کوچک شدن و در نهایت محو سازمان تجارت جهانی خواهد انجامید . آنها همچنین در این راه ، هدر رفتن ذخایر ، حمل و نقل ، زباله کارتون های بسته بندی ، استفاده از شیمی در کشاورزی و صنعت را به حدی

زیاد پائین خواهند آورد. در این صورت یک فرهنگی، از هر نوعش دیگر وجود نخواهد داشت. همچنین روز بروز اقتصاد تنها برای صادرات ضعیف تر خواهد شد. آلمان مثلا از این مقام و نگرش " صنعتی تام" بیرون خواهد آمد. در این صورت آن چیزی هم که از تجارت جهانی باقی خواهد ماند باید طبق منطق تجارت عادلانه سازماندهی گردد و این به آن مفهوم خواهد بود که دیگر کشورهای " مزد ارزان " وجود نخواهند داشت.

مسئله یک چنین تغییر ساختاری در اقتصاد، سیاستی دیگر و شکل دیگری از دمکراسی را بدنبال خواهد آورد. واندانا شیوا این دمکراسی جدید را دمکراسی زندگی یا دمکراسی از پایه نام نهاده است. در این گونه دمکراسی تنها انسانها به حساب آورده نمی شوند بلکه تمامی موجودات و طبیعت را هم در بر می گیرد. (شیوا/ماریا میز ۲۰۰۱)

منابع:

Bennholdt-Thomsen, Veronika, Maria Mies, Claudia v. Welhof (۱۹۸۳/۱۹۹۲) Frauen, die letzte Kolonie, Zur Hausfrauisierung der Arbeit Rotpunktverlag, Zürich

Bennholdt-Thomsen, Veronika, Maria Mies (۱۹۹۷) Die Subsistenzperspektive: Eine Kuh für Hillary, Frauenoffensive, München

(Bennholdt-Thomsen, Veronika, Nicholas Faraclas, Claudia v. Werlhof (۲۰۰۱)

There is An Alternative: Subsistence And Worldwide Resistance to Corporate Globalization

(ersch. auf Deutsch, Zed Boos, London, Spinifex Melbourne, St Martin's Press USA. (Erscheint demnächst)

Hines, Colin (۲۰۰۰) LOCALIZATION A Global Manifesto, Earthscan, London

Korten, David C./ Nicanor Perlas/Vandana Shiva (۲۰۰۲) Global Civil Society: The Path Ahead, Discussion Paper, November ۲۰, Draft. (Wird in dem Buch des IFG „Alternatives to Economic Globalisation“ erscheinen)

Mies, Maria (۱۹۸۸) Patriarchat und Kapital. Frauen in der Internationalen Arbeitsteilung, Rotpunktverlag, Zürich

Ökologie, Sonderheft ۶, Mies, Maria (۱۹۹۴) Brauchen wir eine neue „Moral Economy“? In: Politische „Vorsorgendes Wirtschaften“ München

Mies, Maria (۲۰۰۱) Globalisierung von unten. Der Kampf gegen die Herrschaft der Konzerne

EVA/Rotbuch Hamburg

rtten der Frauen.Zur sozialen Bedeutung von Meyer-Renschhausen, Elisabeth (۲۰۰۲) Die G
KleinstlaNDWIRTSCHAFT IN Stadt und Land weltweit, Centaurus Verlag, Herbolzheim

berlebensstrategien_ uerliche_konomie zum globalisierten Dorf. Müller,Christa (۱۹۹۸)Von der lokalen
zwischen Weltmarktintegration und Regionalisierung, Campus, Frankfurt New York

rtten von G_ttingen_Müller,Christa (۲۰۰۲) Die internationalen G

(Norberg-Hodge, Helena,Peter Goering, John Page(۲۰۰۱

From the Ground up.Rethinking Industrial Agriculture, Zed Books, London

Polyani,Karl (۱۹۵۷) „ The Economy as Instituted Process” in ders. Et al. Trade andMarket in the Early
Empires, New York

Polyani Karl (۱۹۷۸) The Great Transformation.Politische und _konomische Ursprünge von Gesellschaften und
Wirtschaftssystemen, Suhrkamp, Frankfurt

von Melbourne am ۱۰.۱۱.۲۰۰۰. Aufgezeichnet und Shiva,Vandana (۲۰۰۰) Plenarvortrag an der Universit
versandt von Diverse Women for Diversity <http://www.abc.net.au/specials/shivahiva.ht>

افزایش اربعه درصدی طلاق و کاهش ۱٫۹ درصدی ازدواج در ایران از چه حکایت میکند

گفتگوی رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور

نظر به این که ارقام همیشه گویای یک واقعیت هستند و در این دو
مورد از گونه ای نارسائی و یا مشکلات اجتماعی حکایت می کنند، از
مهرداد درویش پور، جامعه شناس، خواستم این ارقام را بشکافد و
دلایل این افزایش و کاهش را توضیح دهد.

مهرداد درویش پور مشکلات اقتصادی، آگاه شدن زنان از حق خود و رد فشار جامعه پدرسالار و نیز مدرنیسمی که علیرغم همه فشارها در بطن جامعه رشد کرده را، از جمله دلایلی می داند که پشت این داده ها قرار دارند.

برای شنیدن این گفتگو:

http://www.persian.rfi.fr/aef_player_popup/rfi_player

ملاحظاتى درباره جایگاه حقوق مدنى زنان در تاریخ معاصر ایران

ویدا حاجبى تبریزی

نخستین تظاهرات زنان، علیه حجاب اجباری، مقارن با همین روز بزرگداشت مبارزات جهانی زنان، علیه تبعیض و سرکوب رو به گسترش، آغاز شد. با شعار و اندیشه پیشرو «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم»، «آزادی، نه شرقی نه غربی، جهانی است» یا «آزادی، نه شرعی، جهانی است». تداوم آرام و بطئی این روند باعث شده که امروز بسیاری از زنان آستین همت بالا برند و در جهت بازنگری در مورد جایگاه و مبارزات زنان در روند تاریخ، به طور وسیع و بسیار خلاق، به چاپ کتاب و مقاله و آثار پژوهشی روی آورند. این فراشد، به طور غیرمستقیم، بسیاری از حوزه های فکری و فرهنگی ایران را تحت تأثیر قرار داده است

«...» / ()

از انقلاب مشروطیت تاکنون نزدیک به یک قرن است که جایگاه حقوق مدنی زنان و مسئله رهایی از قید و بندهای سنتی- مذهبی یکی از

مسائل مورد مناقشه در فضای سیاسی جامعه ما بوده است. بی تردید، در روند تاریخ سیاسی معاصر، استبداد و خودکامگی رژیم‌های حاکم، نقش روحانیت، و ریشه‌دار بودن فرهنگ زن ستیز، سد بزرگی در برابر آزادی و حقوق مدنی جامعه، به ویژه حقوق مدنی زنان بوده است. با این حال اما روش‌های مبارزه سیاسی علیه این رژیم‌ها و نیز تلقی متفاوت جریان‌های سیاسی در مورد دموکراسی، حقوق بشر و جایگاه حقوق مدنی به طور عام و حقوق مدنی زنان به طور خاص، در سمت و سوی این روند تاریخی، بی‌تأثیر نبوده است. این جستار تلاشی است در جهت بازاندیشی این روند تاریخی. در واقع نگاه دوباره‌ای است به تجربه‌های شخصی خودم و به محتوا و روش‌های مبارز [جریان‌های سیاسی] اپوزیسیون و پیامدهای ناشی از آن. اینکه کاربرد این روش‌ها چه دستاوردها و چه از دست‌دادن‌هایی داشته است؟ و نیز مقوله آزادی و حقوق مدنی (به ویژه حقوق مدنی زنان) در میان جریان‌های سیاسی در دوره‌های متفاوت چه جایگاهی داشته است؟ و اینکه در گیرودار صفت‌بندی‌های سیاسی- ایدئولوژیک، شناخت ما از رخدادهای تاریخی تا چه حد لطمه خورده است؟

گذار به مشروطیت:

قانون اساسی مشروطیت، در ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶، نه تنها پاسخگوی عرفی سازی قوانین و «حکومت مبتنی بر اراده مردم» نبود، زنان را هم در ردیف دیوانگان و ابلهان و کودکان و... قرار داده و از حق رأی محروم کرده بود، بلکه به قدرت سیاسی روحانیت نیز مشروعیت بخشیده بود. با این حال، فضای انقلابی و گسترش تجدد خواهی در گذار به مشروطیت، به تضعیف سلطه مطلق دستگاه روحانیت بر جامعه انجامید و سرآغازی شد برای حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی. البته این بدان مفهوم نیست که پیش از مشروطه هیچ زنی به مقابله با قوانین شرعی و قید و بندهای سنتی برنخاسته بود. حتی در قرن چهارم هجری زنانی همچون مهستی گنجوی در اعتراض به این قید و بندها می‌سروده‌اند: ما را به دم تیغ نگه نتوان داشت/ درخانه دلگیر نگه نتوان داشت... طاهره قره‌العین را نیز می‌توان سرآمد زنانی دانست که در دوران سلطه فساد، جهل و تاریک اندیشی حکومت قاجار، علیه ستم‌های سنتی و تعدد زوجات بپا خاست، ندای برابرخواهی و اصلاحات دینی سر داد، حجاب از سر بر گرفت و سرانجام نیز به جرم این خواست‌ها، به قتل رسید.

لیکن تفاوت گذار به مشروطیت در این است که از یک سو آشنایی با ایده‌های سوسیالیستی- در رفت و آمدهای مستمر به باکو- و از سوی دیگر ارتباط با تمدن غرب، به رایج شدن خواست تحولی بنیادین و

تجددخواهی در جامعه انجامید. اگر چه تحولی بنیادین در جامعه تحقق نیافت، لیکن زمینه حضور زنان در عرصه اجتماعی فراهم آمد. به طوری که هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی با گذشته تفاوت پیدا کرد. همین قدر به مقاله ای در روزنامه زاینده رود، در ۱۲۸۸، در مورد وضعیت زنان در آن دوران اشاره کوتاهی می کنم: «رسم بر این بوده که در خیابان های تهران زنان از یک طرف و مردان از طرف دیگر می رفتند و فریاد آمرانه مأموران نظمیه به گوش می رسید که می گفتند: باجی روتو بگیر، ضعیفه تند راه برو. {...} زنان مجاز نبودند بعد از غروب آفتاب بیرون از خانه باشند. در مجامع عمومی حق صحبت با مردان {حتی با همسر و پسرشان} را نداشتند و گرنه از سوی نظمیه بازداشت می شدند...» [۱] و بسیاری دیگر از ممنوعیت ها و تبعیض های دیگر..

در پی انقلاب مشروطیت، بیشتر زنان آزادیخواهی که به مبارزه علیه «قوانین شرعی» و فرهنگ زن ستیز برخاستند، از شرایط زندگی مرفه تری برای آموزش و تحصیل برخوردار بودند و از خانواده های اشرافیت، مالکان بزرگ، صاحب منصبان نظامی و علمای روحانی برآمده بودند. شیوه و محتوای مبارزه آنان به طور عمده به ۵ حوزه اصلی مربوط می شد: ۱- سوادآموزی مدرن (از طریق ایجاد مدارس دخترانه) ۲- مقابله با فرهنگ زن ستیز ۳- دستیابی به هویت نوین در نظام خانواده (از طریق تأسیس نشریات ویژه زنان و نوشتن مقاله در روزنامه های معتبر) ۴- تشکیل کمیته ها و انجمن های زنان ۵- ارتباط با انجمن های بین المللی زنان.

تأسیس مدارس دخترانه در آن دوران اقدامی مخاطره انگیز و نیازمند جانفشانی بود. بی بی خانم وزیراف (استرآبادی) که بی پروایی و جسارتش زبان زد بود، نخستین دبستان دخترانه را، در ۱۲۸۳ / ۱۹۰۴، یعنی ۳ سال پیش از تصویب قانون اساسی، به نام دبستان دوشیزگان بنیان گذاشت. اما دیری نپایید که به علت تکفیر نامه روحانیون و تهدید به ویرانی مدرسه، کار آن به تعطیلی کشید. یک سال بعد، وزارت معارف اجازه بازگشایی مدرسه را مشروط کرد به حذف واژه «شهوت آور» دوشیزه و فقط پذیرش دختران ۴ تا ۶ ساله. در همان سال (۱۲۸۳)، دبستان مخدرات نیز، توسط درة المعالی در تهران گشوده شد که در مدت کوتاهی تعداد شاگردان آن به ۲۰۰ نفر رسید. ۳ سال پس از آن، (در ۱۲۸۶) مدرسه دخترانه ناموس توسط طوبی آزموده تأسیس شد. نخستین دبیرستان دختران را نیز طوبی آزموده، در ۱۳۰۲، بنیان گذاشت. بدین ترتیب رفته رفته بسیاری مدارس در شهرهای مختلف یکی

در پی دیگری توسط زنان تأسیس شدند. تا بدانجا که در عرض ۷ سال (در ۱۲۹۰/۱۹۱۱) در تهران ۵۷ دبستان دخترانه با ۲۱۷۲ دانش‌آموز و ۲ سال بعد از آن (۱۳۰۴/۱۹۲۵ در آستانه سلطنت رضا شاه) ۱۷۶۲۴ دانش‌آموز دبستانی و ۴۲۶ دانش‌آموز دبیرستانی دختر وجود داشت. با ۹۴۹ آموزگار زن که ۲۹۱ نفر از آنها آموزگار مدارس ابتدایی بودند، ۵۲۲ نفر آموزگار دبیرستانی و ۱۳۶ نفر آموزگار مدارس خارجی چون ژاندارک و مدرسه آمریکایی. [۲]

یکی دیگر از فعالیت‌های زنان، تشکیل انجمن‌ها و جلسات زنان بود که در آغاز بیشترشان سرّی بودند و در خفا فعالیت می‌کردند (انجمن حریت زنان در ۱۲۸۶، انجمن مخدرات وطن در ۱۲۸۹، نسوان وطن خواه ایران ۱۳۰۱ و جز این‌ها)

از دیگر فعالیت‌ها، انتشار روزنامه و مجله و نوشتن مقاله و مطالب ترویجی و تبلیغی در مورد مشکلات و خواست‌های ویژه زنان بود. بی‌بی خانم در کتاب معروفی به نام معایب الرجال- که در پاسخ به تأدیبات النسوان نوشته بود- به بسیاری از زورگویی‌های مردان به طنز اشاره دارد. تا به گفته خودش: «معایب رجال عیان شود، شاید دست از تأدیبات کردن نسوان بردارند».

نخستین نشریه اختصاصی زنان مجله هفتگی دانش بود که از ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۰ توسط دکتر کحال انتشار یافت، با نوشته‌هایی درباره مسائل اخلاقی، اهمیت سوادآموزی، علم‌خانه داری و غیره. روزنامه شکوفه نیز، که به صاحب امتیازی و سردبیری مریم عمید سمنانی از ۱۲۹۰ تا ۹۴ انتشار یافت، مطالبش در مورد مسائل اخلاقی، بهداشتی، سوادآموزی و مقابله با ازدواج زودرس دختران بود. اما از زمانی که در ۱۲۹۳ تبدیل شد به ارگان انجمن همت خواتین^۱ به مسائل دیگری چون مسئله استقلال ملی و ترویج اجناس وطنی هم می‌پرداخت^۲. روزنامه زبان زنان نیز در ۱۲۹۸ به مدیریت صدیقه دولت‌آبادی در اصفهان به چاپ رسید که مختص زنان و صرفاً از زبان زنان بود. در شماره ۲۳ دوره اول آن، در مقاله «انتخابات»، به نمایندگان مجلس اعتراض و « نصیحت» شده بود که: « اگر چه ما زنان در آن سه دوره پیشین چیزی از نتایج عقاید انتخاب‌کنندگان و خدمات انتخاب‌شوندگان ندیدیم، ولی اگر برادران ما میل داشته باشند از ما بشنوند جسارتاً از اظهار نصیحت زیرین خودداری نمی‌کنیم» و این که « اگر ما زنان حق شرکت انتخاب می‌داشتیم یقین بدانید هرگز یک نفر مستبده، یک نفر متنفذ، یک نفر مالک و {...} این جور آدمها انتخاب نمی‌کردیم. چه که برحسب قاعده آنها {...} ناچار هستند قوانینی وضع کنند که اعتبار و اقتدار آنها

زیادتر باشد و {...} در ضرر ملت باشد و به عقیده ما به همین جهت است که در مدت ۱۴ سال لذت مشروطه را ملت ندیده است».[۳] اما هما خانلر محمودی، در مقاله «چرا ما ترقی نکرده ایم»، در روزنامه عالم نسوان، نظرش بر این بود که: «زنانی که با آنهمه خفت و خواری نشو و نما کرده اند {...} و از همه چیز محرومند، حق عبور و مرور در روز روشن در معابر عمومی ندارند، زنانی که تمام اوقات در زوایای خانه ها، بلکه محبس های محقر محبوسند، زنانی که روح و جسمشان گرفتار غم و اندوه است، افکار و قلمشان در بند هزاران بند زنجیر است چگونه می توانند ترقی کنند؟»[۴]

با این حال، در آن سال ها، با استقرار نظام سوسیالیستی در کشور همسایه ما شوروی، ایده های سوسیالیستی هم در میان روشنفکران رایج شده بود. به میزانی که در ۱۲۹۹ (۱۹۲۰)، نشریه زبان زنان، شماره ۳۴، در مقاله ای به نام سوسیالیزم، شرحی مفصل در باره آن و نظرات مارکس نوشته: «معنی لغت سوسیالیزم «اجتماعی» است. مقصود از مفاد اجتماعی این است که در جامعه امور به طور اجتماع بسر بردن و در خوشبختی و بدبختی به تساوی قسمت گرفتن و {...} یک قسمت مهم از اجتماع یون سوسیالیست دموکرات نامیده می شوند. معنی لغت دموکرات: عام یا عامه و یا عموم می باشد.» و... «سوسیالیست دموکرات یعنی: اجتماع یون عامیون» و غیره. در پایان توضیح می دهد که «اگر ما از جزئیات آن اطلاع کامل نداریم به واسطه آزاد نبودن راهها و نرسیدن همه گونه جراید سوسیالیستی و تفتیش سانسورها است و به امید خدا در آتیه هر آنچه توانستیم از کیفیت اینان به طور تازه به دست بیاوریم، برای مزید آگاهی هموطنان، به خصوص خواهران ما درج خواهیم کرد»[۵]

علاوه بر نشریات خاص زنان، در روزنامه هایی چون تمدن، حبل المتین، صوراسرافیل- که در آگاه کردن مردم به حقوق مدنی نقش مهمی داشتند- مقالات و مطالبی به قلم زنان نیز به چاپ می رسید. از جمله در روزنامه تمدن، بی بی خانم در مقاله ای به نام «مکتوب یکی از نسوان» می پرسید: «چرا مدرسه، دوشیزه، چرخ خیاطی از گناهان کفر است؟»

فزون بر این، گردانندگان این روزنامه های معتبر و محبوب مردم نیز علیه قوانین شرعی و ضرورت رهایی از فرهنگ سنتی- مذهبی مطالبی می نوشتند. به عنوان نمونه در روزنامه صور اسرافیل، علی اکبر دهخدا در ستون چرند و پرند به طنز می نوشت: «وکلا و وزرای ما خوب می دانند که اگر خانم های ایرانی دور هم جمع شوند، مدرسه بازکنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند خواهند فهمید که دیزی های

پاک و پاکیزه بهتر از دیزی‌هایی است که دو انگشت دوده در پشت و یک وجب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد...» (۱۱ جمادی الثانی ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۵ ش).

بحث حول مقوله فمینیسم نیز برای نخستین بار در فروردین ۱۲۹۹، در روزنامه تجدد مطرح شد که «تقی رفعت» چند مقاله در توضیح پدیده فمینیسم (با اسامی مستعار فمینا و فمینیست)، منتشر کرد: «فمینیست در اصطلاح امروزی شخصی را گویند که طرفدار نسوان بوده از حقوق حقه آنان مدافعه می‌کند. برای تأمین احتیاجات و اصلاح وضعیات انفرادی و اجتماعی آنان مجاهدت می‌ورزد. به عبارت اخری پیرو و سالک مسلک فمینیسم می‌باشد» [۶] و غیره.

مجموعه این تلاش‌ها و مبارزات، سرانجام سبب شد که در دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۲۹۰)، هنگام اصلاح نظام نامه انتخابات، نماینده همدان (حاج محمد تقی)، در اعتراض به قرار دادن زنان در ردیف دیوانگان و ابلهان و سلب حق رأی از آنان، خواهان تجدید نظر در ماده ۴ قانون اساسی بشود. در مخالفت با این فکر، سید حسن مدرس استدلال می‌کند که: «خداوند به زنان قابلیت نداده که لیاقت انتخاب را داشته باشند. در دین اسلام زن‌ها تحت قیمومیت رجال هستند. دیگران باید حفظ حقوق زن‌ها را بکنند.» [۷] قابل تأمل این است که نه تنها با همین استدلال مذاکرات مجلس مسکوت ماند، بلکه هیچ یک از جریان‌های سیاسی آن دوران نیز از حق رأی برای زنان دفاع نمی‌کردند. حتی ایران نو، ارگان فرقه دموکرات عامیون، در گزارش از مذاکرات مجلس نوشت: «در شرط اول از ماده ۴، آقای مدرس توضیح مفیدی دادند.» [۸] همین درک از حقوق مدنی و خواست‌های زنان، در ۱۳۰۴، در شماره ۳ نشریه شرق قادینی (زنان شرق) تنها نشریه زنان کارگر) از زبان جعفر پیشه‌وری (م‌ج جواد زاده)، از نخستین مدافعان سرشناس سوسیالیسم، با صراحت بیشتری بیان شده. نظرش در مورد فعالیت زنان این است که: جنبش کنونی زنان ایران تماماً ماهیتی بورژوازی دارد. اگر هم در این جنبش سویه‌ای انقلابی مشاهده می‌شود چیزی به غیر از حذف حجاب، از خانه بیرون رفتن و رفت و آمد به مراکز تئاتر و دستیابی به حقوق سیاسی نیست. [...] با توجه به همین نظرات است که نمی‌توان به جنبش کنونی زنان ایرانی گرایش پیدا کرد. برای ما جنبش واقعی زنان روزی آغاز می‌شود که زنان کارگر در فعالیت‌های اجتماعی و چپ وارد شوند.» سپس فعالیت زنان فرقه را در میان طبقه کارگر (یا قالیباف) به تفصیل شرح می‌دهد و سر آخر در مورد «جمعیت اقدام» هم نظرش این است که «برای عوام

فریبی و اغفال مردم، به عنوان تأمین برخی حقوق زنان، تکالیفی را به دولت ارائه داده است.» [۹]

این طرز فکر درست مقابل طرز فکری است که غلام حسین فروهر، از شخصیت های سیاسی، در نامه فرنگستان (مه ۱۳۰۴/۱۹۲۴)، در همان سال، در مقاله ای به نام «کاپیتولاسیون» می نویسد: «مملکتی که هنوز، یعنی در قرن بیستم در پایتخت آن در شارع عام، زن را در جوال کرده بدون هیچ مجوز قانونی چوب می زنند، مملکتی که هنوز محاکم عدلیه آن تابع هیچ قانون مدونی نیست، مملکتی که... [از] خرافات، اوهام و کهنه پرستی [رها نشده] گرفتار کاپیتولاسیون می شود.» [۱۰]

کوتاه سخن این که، در مملکتی که هنوز از سلطه فساد تجار و مالکان زمین و تاریخ اندیشی بدر نیامده بود، جریان سیاسی شکل گرفته بود که «ایده های سوسیالیستی» دوران استالین در شوروی برایش الگو و محک بود. طبقه کارگر را قالی بافان می دانست و بر این اساس، هر نوع مبارزه و تلاش مغایر با هدف های سیاسی خود را «بورژایی» تلقی می کرد. با چنین تلقی و درکی بود که در مبارزه سیاسی خود به ناگزیر با روحانیون- که تغییر و تحولات مدرن منافعشان را به خطر می انداخت- هم صدا می شد. بدتر این که، چنین برداشت و تلقی از مسائل سیاسی و اجتماعی باعث می شد مرز میان خشک اندیشی مذهبی با فرهنگ پیشرو و مدرن به کلی مخدوش شود.

لیکن اگر به روزنامه ها، نوشته ها و شعرهای آزادیخواهان آن دوران (چون دهخدا، عارف، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، ملا نصرالدین (جلیل محمد قلی زاده و دیگران) رجوع کنیم، می بینیم تا چه حد به اهمیت حقوق مدنی و رهایی جامعه، به ویژه زنان از قوانین شرعی و فقه اسلامی آگاه بودند و به چه میزان تغییر و تحول بنیادین جامعه را در گرو رهایی از سلطه دستگاه روحانیت می دانستند.

سلطنت رضاشاه:

با این که روحانیون نماینده مجلس- به رغم تلاش برخی از نمایندگان و از جمله مصدق- توانستند از استقرار جمهوری پیشگیری کنند، لیکن بیش از ۲۰ سال مبارزه و تلاش آزادیخواهان و ملی گرایان زمینه پاره ای اصلاحات را در دوران سلطنت رضاشاه فراهم آورد. اگر چه رضاشاه حکومتی استبدادی و سرکوبگر برپا داشت و زنان را نیز، همچنان، از حق رای محروم نگهداشت. با این احوال، تبدیل شدن قوانین اسلامی جزا به قوانین عرفی و ثبت ازدواج در محضرهای رسمی، در دوران او،

به کاسته شدن پاره‌ای از ممنوعه های فرهنگی- اجتماعی انجامید. اجباری شدن تحصیلات ابتدایی، به رسمیت شناخته شدن مدارس خصوصی دختران، در عین ایجاد دبستان و دبیرستان‌های دولتی دختران، ایجاد دانشگاه و دانشسرای تربیت معلم راه ورود بسیاری از زنان را به فعالیت در عرصه‌های اجتماعی هموار کرد. در این دوران، نخستین دبستان و دبیرستان زردشتی دختران نیز بنیان گذاشته شد. نخستین کودکستان مختلط هم، در همین دوران به مدیریت خانم برسابه گشایش یافت.

در سال های نخستین سلطنت رضاشاه، ترویج فرهنگ و اندیشه مدرن از فعالیت های بارز روشنفکران بود. فعالیت عمده مجله دنیا، به مدیریت ارانی نیز پرداختن به مقوله های علمی و برخی ایده های سوسیالیستی بود. سازمان ها و نشریات زنان، در این دوره، بیش از هر چیز دستیابی به حقوق مدنی و رهایی از حجاب را ترویج و تبلیغ می کردند. همچنین زنان به شکل نسبتاً گسترده ای به آموزش و تحصیلات مدرن روی آوردند.

لیکن این شکوفایی اجتماعی دیری نپایید. در ۱۳۱۰ با تصویب ماده متممی در قانون اساسی، هر گونه فعالیت سیاسی و حزبی مخالف سلطنت غیر قانونی اعلام شد. از آن پس، انجمن ها، گردهمایی ها و تشکل ها منحل و بسیاری از روزنامه ها و نشریات توقیف شدند یا، زیر سانسور و فشار، کارشان به تعطیلی کشید. عالم نسوان آخرین نشریه زنان نیز در ۱۳۱۰ توقیف و جمعیت نسوان وطن خواه در ۱۳۱۱ منحل شد. بدین ترتیب دوران نشریات و انجمن های مستقل زنان به پایان رسید. در عوض کانون بانوان زیر نظارت دولت و به کمک تعدادی از زنان تحصیل کرده و بی حجاب همچون صدیقه دولت آبادی به وجود آمد. این کانون بیش از هر چیز به کارهای خیریه می پرداخت، در عین حال از کشف حجاب نیز حمایت می کرد.

در واقع مسئله حجاب، وسیله ای بود در خدمت سلطه روحانیون بر جامعه، همچنان که سد محکمی بود در راه رشد و ترقی زنان. هم از این رو آزادیخواهانی چون عارف قزوینی، ایرج میرزا، ملک الشعرا و دهخدا در نکوهیدن حجاب می نوشتند و می سرودند. شاید همین آگاهی به پیامدهای سلطه روحانیت بود که روشنفکران و آزادیخواهان آن دوران، به رغم مخالفت‌های پنهان و آشکار با استبداد رضاشاه، لیکن با اجرای قانون کشف حجاب، در ۱۷ دی ۱۳۱۴، ابراز مخالفتی نکردند.

سال های دهه ۲۰ و ۳۰:

با تجاوز و اشغال ایران از سوی متفقین و تبعید شدن رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، زمینه فعالیت های سیاسی و تحزب در ایران فراهم آمد. برای آشنا شدن با فضای سیاسی در آن سال ها، دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی نمونه بارزی است از اندیشه مدرن در پاسداری از حقوق مدنی. او در مقابل قاضی، دادستان، جریان های سیاسی و افکار عمومی یک تنه از این نظریه دفاع می کرد که: «با گناهکار هم باید داورانه رفتار شود.» [۱۱] و این در حالی است که نیم قرن پس از آن شعار واپسگرایی اعدام باید گردد، آن هم بدون محاکمه، بر فضای سیاسی جامعه ما سایه انداخته بود.

به هر رو، یک ماه پس از اشغال نواحی شمالی و مرکزی توسط شوروی، حزب توده ایران، در ۷ مهرماه، به سردبیری سلیمان میرزا، از شاهزادگان قاجار، پایه گذاری شد. این حزب توانست، طی چند سال، بسیاری از روشنفکران و آزادیخواهان را به عضویت یا حمایت از خود جذب کند، در میان کارگران پایگاه محکمی به دست آورد و به بزرگترین و مهم ترین حزب سیاسی ایران تبدیل شود. در برخورداری از چنین جایگاهی بود که حزب توده توانست نه تنها بر مسیر رخدادها، بلکه بر الگوهای ذهنی و مقوله های سیاسی جامعه ایران تأثیری ویژه بگذارد.

حزب توده از همان ابتدای شکل گیری، وظیفه سیاسی خود را ترویج و تبلیغ سیاست ها و تئوری های ضد امپریالیستی دوران استالین قرار داد. تئوری هایی که ضدیت با اندیشه مدرن در جوامع سرمایه داری را با مخالفت علیه امپریالیسم یکسان می شمرد. هم از این رو، حزب توده، در طول حیات سیاسی خود، نه تنها مبارزه حق طلبانه زنان و فمینیسم را امری انحرافی، بلکه به طور کلی مبارزه برای دستیابی به حقوق مدنی و آزادی را نیز پدیده ای بورژوازی و لیبرالی می دانست. با این طرز فکر، در سال ۱۳۲۲، «تشکیلات زنان ایران» را - به همان شکل و الگوی احزاب کمونیست پیرو شوروی - ایجاد کرد. یعنی به صورت دنباله ای از حزب مادر، با وظیفه تبلیغ و ترویج برنامه های سیاسی حزب در میان زنان، به ویژه زنان کارگر. با عقب نشینی شوروی از ایران و شکست فرقه دموکرات آذربایجان (شاخه ای از حزب توده) در ۱۳۲۵ و گریختن رهبران آن به شوروی، فعالیت های حزب توده رو به افول گذاشت. (اسناد آرشیوهای شوروی در مورد فرقه دموکرات که در سال های اخیر به فارسی ترجمه شده، می تواند به شناخت ما از واقعیت رخدادهای آن دوره یاری رساند.) [۱۲] دو سال پس از آن، در سال ۱۳۲۷، در پی سوء قصد به شاه و غیر قانونی اعلام شدن، حزب توده

به فعالیت مخفی روی آورد. با این همه، از سال ۱۳۳۰ که مسئله ملی شدن نفت، به رهبری مصدق و جبهه ملی، برفضای سیاسی جامعه چیره شده بود، توانست با سازماندهی دوباره خود، در میدان سیاسی ایران حضوری قدرتمند پیدا کند. در این سال ها با پدید آمدن فضای نسبتاً باز سیاسی، برای نخستین بار زنان و دختران دانشجوی در صحنه اجتماعی و فرهنگی به شکل گسترده ای حضور پیدا کردند. تعداد زنان تحصیل کرده در رشته های مختلف دانشگاهی و در اشغال حرفه های تخصصی چشم گیر بود. چنان که وضعیت و جایگاه اجتماعی زنان در دوران ملی شدن صنعت نفت، به سطحی رسیده بود که اتکا به حضور آنان در عرصه صف بندی های سیاسی به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده بود. بی گمان، سازماندهی مجدد تشکیلات زنان ایران با نام «سازمان دموکراتیک زنان» و ایجاد «سازمان جوانان ایران» در حزب توده، برخاسته از همین ضرورت بود.

این دوران، برخلاف گذشته، سر آغاز حضور گسترده و فعال زنان، به ویژه دختران دانشجوی در صحنه سیاسی بشمار می آید. رایج شدن سازمان های وابسته زنان، با الگوی حزب توده، در میان جریان های سیاسی نیز برخاسته از همین وضعیت بود. از این رو، جامعه سوسیالیست های ایران یا نیروی سوم، «نهضت زنان پیشرو» را، به همان الگوی حزب توده، به وجود آورد و حزب ملت ایران- یکی از گروه های جبهه ملی- نیز «کمیتة زنان» را با پیروی از همین مدل، بنا نهاد. بدین قرار، نه تنها مبارزات حق طلبانه و برابری خواهانه زنان، در صحنه سیاسی، به حاشیه رانده شد، بلکه تعداد جمعیت ها و تشکل های مستقل زنان رو به کاهش گذاشت و عملاً نقش فعال خود را از دست دادند.

با این همه، صدیقه دولت آبادی به گفته خودش همچنان «یک موسسه پر زحمت را حفظ» کرده بود و «خدمات اجتماعی و نوعپروری را هر سال متزاید بر سال پیش انجام» می داد. و همچنان در تلاش برای دستیابی زنان به حق رأی در نامه ای به مصدق از او می پرسد: «آیا عقیده شخص حضرت عالی اینست که زنان امروز در مقابل قانون دوره اول مشروطیت پست تر و محروم تر در انظار بیگانگان معرفی شوند؟» با این که، در ۱۳۲۸، «مجلس مؤسسان، زنان را از میان دیوانگان و کودکان بیرون آورده و در ظاهر صورت بهتر به آن داده بود.» قانون کنونی: «باز زنان را بدون هیچ دلیلی نه تنها از انتخاب کردن محروم داشته، بلکه زیر موضوع محرومین در سرلوحه جانی، فاسد العقیده، محکومین به جنحه و جنایت، ورشکستگان و غیره قرار داده است.» [۱۳]

آیا مصدق نیز زیر فشار روحانیت به چنین ماده ای در قانون تن داده بود؟ در این مورد به سند دقیقی دست نیافتم. با این حال، به رغم وابسته شدن تشکل های زنان به گروه های سیاسی- هویتی، و از دست دادن استقلال عمل و کاهش جمعیت ها و انجمن های مستقل زنانه، لیکن در این دوره زنان توانستند با حضور سازمان یافته خود در عرصه سیاسی و اجتماعی در شکستن پاره ای تابوها و ممنوعه ها در فرهنگ زن ستیز نقش مؤثری داشته باشند. در آن سال ها شرکت در مسابقات ورزشی، رفتن به تئاتر و کنسرت خوانندگان مردمی، کتاب خوانی، شرکت در بحث های سیاسی و تظاهرات خیابانی، رفتن به کانون های فرهنگی شوروی، فرانسه و آلمان، در میان دانشجویان و زنان به گونه ای گسترده رواج یافت. اگر چه زنان همچنان از حق رأی محروم ماندند، لیکن آن سال ها را می توان نقطه عطفی در جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان در تاریخ معاصر به شمار آورد.

از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب:

حزب توده ایران بار دیگر در پیروی از سیاست برون مرزی اتحاد شوروی، در آغاز به مقابله با دکتر مصدق برآمد؛ با این اتهام که مصدق طرفدار امپریالیسم آمریکاست. اما زمانی که به فکر حمایت از او افتاد، دیگر پاسداری از آن فرصت بزرگ تاریخی، دشوار بود. این بار نیز، خواه نا خواه، روحانیون بودند که از این فرصت بهره بردند. باز هم در هراس از رشد و ترقی جامعه، به رهبری آیت الله کاشانی و حجت الاسلام فلسفی به حمایت از کودتای شاه و ناکامی مصدق، برخاستند. از دیدگاه آیت الله خمینی هم ناکامی مصدق، «سیلی اسلام به او» بود. با کودتای ۲۸ مرداد، مسئله ملی شدن نفت به کلی مسکوت ماند، حزب توده غیر قانونی اعلام شد و تا انقلاب از صحنه سیاسی ایران حذف شد. برخی از رهبران و بسیاری از کادرهایش به زندان افتادند، برخی اعدام شدند، تعدادی به شوروی و اردوگاه سوسیالیستی گریختند.

سرانجام پس از چهار نسل سکوت، برای نخستین بار با انتشار خانه دایی یوسف، از زبان یکی از مهاجران به شوروی، از سرنوشت غم انگیز و فاجعه بار بسیاری از هم وطنان یا به گفته نویسنده « هزاران ایرانی بی نام و نشان که در زندان های استالینی و اردوگاه های سیبری جان باختند» با خبر شدیم. جوانان و آزادیخواهانی که، از سر باور به سوسیالیسم واقعا موجود، به شوروی گریختند و در دام نظام سرکوبگر آن گرفتار آمدند. [۱۴]

با تأسیس پلیس مخفی ساواک در ۱۳۳۶، سرکوب و خفقان شکل گسترده و سازمان یافته ای به خود گرفت و وارد مرحله جدیدی شد بار دیگر ایده های پیشرو و آزادیخواه از ریشه دواندن باز ماندند. سایر احزاب سیاسی، نظیر «حزب ایران»، و جبهه ملی، نیز «فداییان اسلام» به رهبری مجتبی نواب صفوی به تدریج یکی در پی دیگری غیر قانونی اعلام شدند. از آن پس، همان تعداد کم باقی مانده جمعیت ها و تشکلهای فرهنگی مستقل زنان نیز برچیده شدند. حتی انجمن های نیکوکاری زنان نیز استقلال خود را از دست دادند. در دهه ۴۰، شاه به یاری وام های خارجی، بهای رو به افزایش نفت و اتکا به حمایت و برنامه آمریکا در دوران معروف به جنگ سرد، پاره ای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را، به عنوان انقلاب سفید، به اجرا گذاشت. در این دوران با چیره شدن مناسبات سرمایه داری در جامعه، افزایش دبستان ها، دبیرستان های دخترانه و افزایش تعداد دانشجویان دختر در دانشگاه های داخل و خارج از کشور، ایجاد سپاه بهداشت و سپاه دانش در روستا ها، زنان توانستند به جایگاه اجتماعی مناسب تری از گذشته دست یابند. با قانونی شدن حق رأی و حق قضاوت برای زنان و به اجرا در آمدن «قانون حمایت خانواده» چرخش مهمی در حقوق مدنی و جایگاه اجتماعی زنان پدید آمد. بی تردید رشد و ترقی اجتماعی زنان همراه با تلاش های قانونی زنانی همچون مهرانگیز دولت شاهی، مهر انگیز منوچهریان، و بسیاری دیگر از زنان گمنام در جمعیت ها و انجمن های زنان، در تحقق یافتن این قوانین تأثیری به سزا داشته است.

جمع بندی از این ۴ دوره تاریخی:

با نگاهی گذرا به دوره های تاریخی ذکر شده، می بینیم جایگاه زنان از نظر میزان حضور کمی و کیفی در حوزه های مختلف اجتماعی و سیاسی، و نیز از نظر خواست ها، متفاوت بوده اند. در عین آن که اشکال و روش های مبارزه جریان های سیاسی در مورد جایگاه و حقوق مدنی زنان و پیامدهای ناشی از آن نیز تفاوت داشته اند، لیکن نقاط اشتراک هم کم نبوده اند. حتی میان برخی از این دوره ها، به رغم فاصله زیاد تاریخی، نقاط اشتراک فراوانند. نقطه اشتراک میان تمامی این دوره ها در این است که مبارزه علیه سرکوب و استبداد حاکم- اگرچه به نسبت های متفاوت- همواره بر فضای سیاسی جامعه چیره بوده، به جز فرصت های کوتاهی که به دوره های «بهار آزادی» معروف شده اند. از سوی دیگر این مبارزه سیاسی علیه رژیم های حاکم، همواره نیز تحت تأثیر آرمان های سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم به الگوی

«شوروی» - همسایه بزرگ شمالی یا انواع مشابه آن در اردوگاه سوسیالیستی- بوده است. اگر چه شدت و ضعف این تأثیر پذیری- مثبت یا منفی، جانبدارانه یا مقابله جویانه- در همه این دوره ها یکسان نبوده است.

به گمان من، این دو عامل بدان جهت از اهمیتی ویژه برخوردارند که نه تنها به صفبندی‌های فرقه‌گرایانه در جامعه دامن زده‌اند بلکه در دامن زدن به تفسیرهای فرقه‌گرایانه (سکتاریستی) از رخدادهای اجتماعی نیز نقش داشته‌اند. به طوری که در شناخت و آگاهی ما از روند تاریخ معاصر ایران تأثیری ویژه گذاشته‌اند.

حال اگر جبهه پُر نفوذ و قدرتمند روحانیت شیعه را- گاه در همدستی و گاه در مقابله با رژیم‌های حاکم- در نظر بگیریم، ریشه‌دار بودن فرهنگ سنتی- مذهبی و مرجعی اندیشیدن را هم به آن بی‌افزاییم، می‌بینیم در گیرودار این صفبندی‌ها چه بلایی بر سر شناخت ما از رخدادهای تاریخی آمده است. چندان که این مجموعه عوامل پیچیده، باعث شده که روی آوری به «تقیه» و پرهیز از نقد، از افراط به تفریط دچار شدن در داوری‌ها، مسئولیت‌ها را به گردن «شرایط» یا عوامل خارجی انداختن، و سر آخر پرهیز از ثبت کتبی تجربه‌ها و توسل به نقل شفاهی و شایعه پراکنی، بر فرهنگ سیاسی جامعه ما چیره شود. به گونه‌ای که در این میان بسیاری از رخدادهای ناشناخته و مسکوت مانده‌اند، بسیاری دیگر مبهم و مخدوش یا تحریف شده‌اند، چه از جانب صاحبان قدرت و چه از جانب مخالفان آن. امری که موجب بی‌خبر ماندن نسل اندر نسل از واقعیت رخدادهای و محروم ماندن از تجربه‌های گذشته شده است.

و اما ویژگی آنچه مربوط به جایگاه و وضعیت زنان می‌شود در این است که در سازش‌ها یا مقابله‌جویی‌های فرقه‌گرایانه بر بستر این مجموعه پیچیده، حقوق مدنی آنان پیوسته بی‌اهمیت تلقی، به حاشیه رانده شده، و گاه حتی انکار یا ناپسند جلوه داده شده است. و این امر، البته، نه فقط از جانب حکومت‌ها، بلکه از جانب گروه‌های سیاسی مدعی سوسیالیسم و حتی زنان پیرو آنان نیز صورت گرفته است.

علاوه بر این دو عامل اصلی، فضای سیاسی در جامعه ما همواره تحت تأثیر الگوی ذهنی و سیاسی سوسیالیسم به شیوه و سبک «شوروی»- همسایه بزرگ شمالی یا انواع مشابه آن در اردوگاه سوسیالیستی- بوده. اگر چه میزان این تأثیر پذیری در همه این دوره ها یکسان نبوده، لیکن پیوسته مبتنی بر طرز فکری دگماتیک و سیاسی- هویتی

بوده است. سیاسی- هویتی به معنای طرز فکر یا فرهنگی سیاسی است که مشخصه اصلی و بارز آن مقابله جویی با اندیشه مستقل سیاسی و تشکل های مدنی خارج از حیطه اهداف و برنامه سیاسی خود است. این طرز فکر به مستحیل شدن فرد در جمع، گروه، فرقه یا در خانواده ای سیاسی می انجامد. تشکل های مدنی نیز ناگزیر به زائده ای از حزب مادر تبدیل می شوند. به طوری که هویت مستقل فرد جایگزین هویتی سازمانی با شجره نامه ای سیاسی می شود. بدین معنا که نظرات و تحلیل های حزب یا فرقه خود را حقیقت مطلق می پندارد حتی اگر، به دلایل مختلف، این نظرات و تحلیل ها از اساس تغییر کنند.

مشخصه دیگر این فرهنگ سیاسی- هویتی، آرمان گرایی سیاسی است که خود ناشی از استمرار سرکوبِ خشونت بار در طول تاریخ است. به طوری که مبارزه و مقابله با رژیم های سرکوبگر، نیازمند جانفشانی، بی پروایی و شجاعتی قهرمان گونه بوده است. شجاعتی که در روند تاریخ به ارزشی سیاسی- اجتماعی تبدیل شده است. در عین آن که به رواج آرمان گرایی در مبارزه سیاسی نیز انجامیده است.

تفاوت بین آرمان داشتن که جزیی از صفات بارز انسانی است، با آرمان گرایی در سیاست این است که به نیازهای سیاسی و فرهنگی زمان حال جامعه بی اعتناست و تنها هدفش دستیابی به آرمانی دور دست است. پله هایی که برای رسیدن- دستکم- بخشی از جامعه به سطحی از آگاهی سیاسی و به افقی بازتر ضروریست را نادیده می گیرد. گویا شتابزدگی و شجاعت و جانفشانی شخصی برای دستیابی به آرمان ها کافی است. این شتابزدگی در سرنوشتی رژیم سیاسی، به ناگزیر دیگر اشکال مبارزه و تلاش های مدنی را بر نمی تابد و مغایر با اهداف خود می پندارد، تا چه رسد به تلاش های بطئی، روزمره و حق طلبانه زنان. سرانجام نیز به رادیکالیسم و افراط گرایی سلبی و بدون برنامه می انجامد.

علاوه بر این دو مشخصه، مبارزان سیاسی نیز، که فردی از جامعه هستند، خواه ناخواه نمی توانند از فرهنگ سنتی ریشه دار و مسلط برجامعه مبرا بمانند. در دهه ۲۰ و ۳۰ برجسته ترین و معتبرترین حامل این فرهنگ سیاسی- هویتی در جامعه ما حزب توده بود که « ایده های سوسیالیستی» دوران استالین در شوروی برایش الگو و محک بود. الگویی سیاسی که نه تنها خواست آزادی و حقوق مدنی را امری بورژوایی و لیبرالی می دانست، بلکه هر نوع مبارزه و تلاش مستقل یا مغایر با هدف های سیاسی خود را بورژوایی می پنداشت. هم از این رو مبارزات مستقل مدنی و از جمله فمینیسم و مبارزات مستقل زنان را

امری انحرافی تلقی می‌کرد. با چنین تلقی و درکی بود که در مبارزه سیاسی علیه استبداد حاکم، به ناگزیر با روحانیون- که تغییر و تحولات مدرن فرهنگی و اجتماعی را مغایر با منافعشان می‌دیدند - هم صدا می‌شد. فزون براین که، چنین برداشت و تلقی از مسائل سیاسی و اجتماعی باعث می‌شد مرز میان خشک اندیشی مذهبی با فرهنگ پیشرو و مدرن به کلی مخدوش شود.

با این همه، دهه ۲۰ و ۳۰، برخلاف گذشته، سر آغاز حضور گسترده و فعال زنان، به ویژه دختران دانشجو در صحنه سیاسی بشمار می‌آید. با این که در آن دوران نیز تشکل‌های مستقل زنان به حاشیه رانده شد و در عوض، تبدیل شدن سازمان‌های زنان به زائده حزب مادر به الگوی حزب توده، در میان سایر جریان‌های سیاسی نیز، رواج یافت، [۱۵] لیکن نمی‌توان نقش حزب توده را در حضور سازمان‌یافته زنان در صحنه سیاسی نادیده گرفت. در آن دوره زنان توانستند با حضور سازمان‌یافته خود در عرصه سیاسی و اجتماعی، در شکستن پاره‌ای تابوها و ممنوعه‌ها در فرهنگ زن ستیز نقش مؤثری داشته باشند. اگر چه زنان همچنان از حق رأی محروم ماندند، لیکن آن سال‌ها را می‌توان نقطه عطفی در جایگاه سیاسی زنان در تاریخ معاصر به شمار آورد.

از اواسط دهه ۴۰، در مبارزه علیه رژیم، رادیکالیسم سیاسی و مبارزه مسلحانه، در صحنه سیاسی، جایگاه برتری یافت. تعداد زیادی گروه مخفی معتقد به مبارزه مسلحانه چریکی شکل گرفتند. بزرگترین و شناخته شده ترین آنها چریک‌های فدایی خلق در طیف جریان‌های مارکسیستی بودند و سازمان مجاهدین خلق در طیف جریان‌های مذهبی. بسیاری از دختران جوان نیز همدوش با این دو جریان به مبارزه مسلحانه پیوستند. تعداد زیادی در این راه جان باختند و بسیاری زندان و شکنجه را از سر گذراندند. در صحنه سیاسی این دوران، زنان نه تنها برای نخستین بار در میدان سیاسی به جایگاهی برابر با مردان دست یافتند و میراثی تاریخی از خود بجای گذاشتند بلکه با ایستادن در برابر جوخه‌های اعدام به حس حق برابری در مرگ و زندگی در وجدان و شعور زن ایرانی عمقی تازه بخشیدند. لیکن این دو جریان که از جنبه فرهنگی و هدف‌های سیاسی مشاهبت زیادی داشتند به نقش و قدرت دستگاه روحانیت در روند تاریخ توجهی نشان ندادند. هرگونه تلاش در راه دستیابی به حقوق مدنی را خواستی بورژوازی به شمار آوردند و آزادی را امری لیبرالی تلقی کردند. نه تنها برای دستیابی زنان به حقوقی نظیر شرکت در انتخابات و حق طلاق اهمیتی

قائل نبودند^{۱۱} بلکه فمینیسم را امری بورژوازی و انحرافی می دانستند^{۱۲}.

علاوه بر این که بسیاری از معیارهای مبارزاتی- انقلابی این دو جریان متأثر از فرهنگ سنتی بود، به ویژه در مورد زنان؛ از طرز رفتار و طرز پوشش گرفته تا مناسبات عاشقانه میان زن و مرد. به طوری که یکی از اعضای جوان خانه‌های تیمی چریک‌های فدایی جان خود را بر سر رابطه به اصطلاح «نامشروع» با دختری از رفقای خود از دست داد. حتی شاعر آزاده‌ای چون فروغ فرخزاد از جانب این دو جریان مطرود شناخته می‌شد. بی آن که به اهمیت اندیشه آزاد و مدرن او برای رشد آگاهی و فرهنگی جامعه توجه ای شود. بی گمان^{۱۳}، این گونه برداشت و تلقی از مبارزه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری، سر انجام به مخالفت با دستاوردهای اندیشه مدرن بشری می انجامد. دستاوردهای سیصد سال مبارزه ملت‌ها در کشورهای سرمایه داری را با دولت‌ها و طبقه سرمایه دار در این کشورها یکسان می‌پندارد. به واقع همین طرز فکر و تلقی است که از دوران مشروطیت در فضای سیاسی جامعه ما نقش داشته و عمل کرده است. هم از این رو، نه تنها عدم حمایت و عدم شرکت بسیاری از ما زنان عضو یا طرفدار گروه‌های مارکسیست- لنینیست در تظاهرات علیه حجاب اجباری، در اسفند ۱۳۵۷، به سکوت برگزار کردن اعدام فرخ روپارسا در گونی، آنهم به جرم اشاعة فحشا، بی توجهی به سوزانده شدن روسپیان ناحیه ۱۰ تهران و بسیاری دیگر از این دست فجایع [۱۶]، اشتباهی سیاسی به شمار نمی‌آید، بلکه ناشی از طرز فکری سیاسی- هویتی بوده است.

نه تنها حمایت مجاهدین و بخش وسیعی از فداییان (اکثریت) و نیز حزب توده از حکومت جمهوری اسلامی امری تصادفی یا اشتباهی سیاسی نبوده است بلکه این طرز فکر سیاسی- هویتی، اتفاقاً تاریخی طولانی پشت سر دارد. طنز تلخ تاریخ این که از قضا ساواک، در هراس از محبوبیت رو به گسترش فداییان و مجاهدین، به تشدید سرکوب این دو جریان، پرداخت و این شدت را در مورد روحانیون، اعمال نکرد. در نتیجه، با این گشاده دستی، زمینه به قدرت رسیدن روحانیت، فراهم شد. [۱۸]

استقرار جمهوری اسلامی:

سرانجام، ۷۰ سال پس از انقلاب مشروطیت، دستگاه روحانیت بر بستر نارضایتی عمومی، شرکت گسترده و فعال بخش‌های وسیعی از جامعه، به ویژه شرکت گسترده و فعال زنان در انقلاب ۵۷، توانست به قدرت سیاسی

دست یابد. لیکن از همان ابتدا با تناقضات متعددی روبرو شد. جامعه ای که نزدیک به یک قرن برای دستیابی به حقوق مدنی و سیاسی، به انواع مختلف، تلاش و مبارزه کرده بود، به آسانی قابل مهار نبود. جامعه ای که تجربه انقلاب مشروطیت و فضای باز سیاسی دوران بالنده و متحول ملی شدن نفت را پشت سر داشت، فزون بر اینکه با خواست فراگیر تغییر و تحولی بنیادین به میدان انقلابی عظیم پا گذاشته بود، به آسانی به تبعیضات، تن نمی‌داد. چنان انرژی عظیم و خواست بزرگی را نمی‌شد با تعیین «وظایف و تکالیف شرعی»، به وسیله و ابزاری در خدمت قدرت روحانیت تبدیل کرد. بنابراین، نظام سیاسی جدید، نتوانست از مبارزات و تلاش‌های روزمره و مستمر مدنی و خواست‌های حق طلبانه جامعه ای بیرون آمده از انقلاب پیشگیری کند. گویی استقرار جمهوری اسلامی و به اجرا در آمدن قوانین تبعیض آمیز، به ویژه علیه زنان هشدار بود تاریخی. انگار مسیری دایره وار از تاریخ بسته شد. در پی نزدیک به یک قرن مبارزه علیه استبداد و در راه‌هایی از قید و بندهای سنتی- مذهبی به آغاز راه بازگشتیم، منتها با انباشتی از تجربه‌های سیاسی و اجتماعی.

نخستین تظاهرات زنان، علیه حجاب اجباری، مقارن با همین روز بزرگداشت مبارزات جهانی زنان، علیه تبعیض و سرکوب رو به گسترش، آغاز شد. با شعار و اندیشه پیشرو «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم»، «آزادی، نه شرقی نه غربی، جهانی است» یا «آزادی، نه شرعی، جهانی است». تداوم آرام و بطئی این روند باعث شده که امروز بسیاری از زنان آستین همت بالا برند و در جهت بازنگری در مورد جایگاه و مبارزات زنان در روند تاریخ، به طور وسیع و بسیار خلاق، به چاپ کتاب و مقاله و آثار پژوهشی روی آورند. این فراشد، به طور غیرمستقیم، بسیاری از حوزه‌های فکری و فرهنگی ایران را تحت تأثیر قرار داده است و برای نخستین بار خواست جدایی دین از حکومت و حق حاکمیت مردم نسبت به سرنوشت شان، به فراگیرترین الگوی ذهنی جامعه تبدیل شده است. بازنگری و سنجش دوباره تاریخ به ضرورتی امروزی تبدیل شده است. پژوهش و رجوع به اسناد و خاطره نویسی به شکل بی سابقه ای رواج یافته است. از این رهگذر رفته رفته ارائه سند و مدرک بر شایعات شفاهی و اتهام‌های سیاسی چیره شده است. به تدریج اشکال نوین و مستقلى در مبارزات اجتماعی و سیاسی آفریده شده است در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ایران، زنان این چنین حضور متکی به خودی در جامعه نداشته‌اند. برای نخستین بار زنان نه به عنوان پشت صحنه مردان، بلکه به عنوان مبتکران حرکات سیاسی و اجتماعی پدیدار شده‌اند. از ایجاد سایت‌های اینترنتی، وبلاگ، ایجاد

کتابخانه و کانون های فرهنگی تا برگزاری سالگردها. از تأسیس کانون هایی در دفاع از حقوق زنان و حقوق کودکان گرفته تا طرح امضای یک میلیونی و تدوین منشور زنان، تا بدانجا که برای ارزیابی فعالیت های زنان نهادها و موسساتی نظیر مرکز اطلاعات و آمار زنان، مرکز امور مشارکت زنان تأسیس شده اند. تنها نگاهی گذرا به آمار این مؤسسات، در ۱۳۸۰، نشانه بارزی از جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان در جامعه امروز ایران به دست می آید: بیش از ۶۰ درصد دانشجویان دانشگاهی زن هستند، ۱۰۳ ناشر زن، ۱۳۰۹ زن نویسنده، ۷۰۸ زن مترجم، ۱۱۸۶ زن در مدیریت های گوناگون وجود دارند. ۱۷۹۳ تعاونی زن و ۴۸۰ سازمان غیر دولتی به دست زنان تأسیس شده، ۱۳۸۳ زن در شوراهای شهر و روستا شرکت کرده اند. پیش از انقلاب از جمعیتی ۳۰ میلیونی، میزان نیروی کار زنان ۷ درصد بوده، در حالی که امروز از جمعیتی نزدیک به ۷۰ میلیون بیش از ۱۵ درصد آن زنان هستند.

به گمان من، یکی از نشانه های بارز استقلال اندیشه و ابتکار زنان برای دستیابی به حقوق برابر، میزان نامزدهای زن در انتخابات ریاست جمهوری است که بیش از ۱۰۰ نفر بودند. در فیلم مستند رخشان بنی اعتماد، در مورد انتخابات ریاست جمهوری، می بینیم که دختر جوانی که با هزاران تنگنای مالی، اجتماعی و فرهنگی در جمهوری اسلامی روبروست، خود را نامزد ریاست جمهوری می کند. برای دستیابی به حقوقی انسانی خود یک تنه وارد رقابت های انتخاباتی می شود. با آگاهی به این که حتی اجازه رقابت نخواهد یافت، برنامه و اهداف خود را تبلیغ می کند. جامعه ما امروز علاوه بر جنبش مستقل زنان، با رشد فزاینده جنبش مستقل دانشجویان و جنبش مستقل کارگران نیز روبروست. این سه جنبش توانسته اند گام های بزرگی در همبستگی و حمایت از خواست های یکدیگر بردارند. امروز این سه جنبش، نمونه بارزی هستند در این که مبارزات مدنی و فرهنگی در حوزه های گوناگون اجتماعی، همچنین مبارزات فمینیستی و تلاشهای روزمره و کند زنان، نه تنها با خواست رهایی از حکومت مذهبی مغایر نیستند، بلکه این مبارزات و تلاشها می توانند به بستر اصلی آگاهی سیاسی جامعه در جهت این رهایی تبدیل شوند. باشد که در پی دو انقلاب و یک قرن تجربه، بتوانیم در عرصه سیاسی به معیار جدیدی از سنجش دست یابیم و از هر آن چه که به اندیشه و فرهنگ پیشرو و ارتقاء آگاهی در جامعه یاری مرساند، حمایت کنیم.

پا نوشت ها :

- ۱- زنان ایران در جنبش مشروطه، عبدالحسین ناهید، انتشارات نوید، ۱۳۶۸، ص ۱۹- ۱۸
- ۲- هدفها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، محمد حسین خسرو پناه، چاپ اول ۱۳۸۱، ناشر پیام امروز .
- ۳- صدیقه دولت آبادی، مهدخت صنعتی و افسانه نجمآبادی، جلد اول، تابستان ۱۳۷۷، جلد ۱، ص ۱۸۷
- ۴- عالم نسوان، شماره ۳
- ۵- صدیقه دولت آبادی، همان، ص ۲۰۸.
- ۶- محمد حسین خسرو پناه، همان، ص ۱۱۰
- ۷- همانجا، ص ۱۱۹ / ۸- همانجا ص ۱۲۸ / ۹- همانجا
- ۱۰- جنس دوم، شماره ۵، ۱۳۷۸، برگگی از تاریخ
- ۱۱- محمد حسین خسرو پناه، همان، ص ۱۱۸
- ۱۲- انتشارات خاوران، چاپ اول ۱۳۸۳
- ۱۳- رجوع شود به: فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان، جمیل حسنی، ترجمه هامی، نشر نی، ۱۳۸۳
- ۱۴- صدیقه دولت آبادی، همان، ص ۱۶۶
- ۱۵- خانه دایی یوسف، اتابک فتح‌اللهزاده، چاپ سوئد ؟، ۲۰۰۱. نیز در ماگادان کسی پیر نمی شود، یاد مانده‌های دکتر عطا صفوی، نشر ثالث، ۱۳۸۳.
- ۱۶- رجوع شود به مجله آرش، شماره ۷۹، آبان ۱۳۸۰، ص ۳۹ - ۳۸
- ۱۷- Abbas Mágnum, Iran Diario, ۱۹۷۱-۲۰۰۵, Milano: Il Saggiatore, ۲۰۰۶
- ۱۸- رجوع شود به جلد ۲ داد بی داد، ص ۳۸۴ و ۴۱۴، و خاطرات منتظری